

خاطراتی از زندان ضدبشری ۲۰۹



خاطراتی از زندان ضد بشری ۲۰۹^۱

اتهام من هم شبیه بیشتر زندانی های زندان ۲۰۹ اوین اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام است اما من هم شبیه بیشتر کسانی که با اینطور اتهامی روبرو می شوند هیچ وقت متوجه نشدم که چه وقت چنین کاری مرتکب شده ام. من در نیمه اول سال ۱۳۸۶ بدست مأموران وزارت اطلاعات بازداشت شدم و به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل شدم مدتی را در تنهایی سلول انفرادی سپری کردم و بعد از آن به سلولی که بزرگتر از سلول اول بود منتقل شدم که در این سلول دو شخص دیگر هم بودند انتقال از یک سلول به سلول دیگر از مراسم متداول در زندان ۲۰۹ و شگردهای برای تحمیل فشار روانی است. من در ۲۰۹ مورد شکنجه جسمانی قرار نگرفتم اما شکنجه روانی حقیقتی عادی برای همه زندانی های ۲۰۹ است و استثنا بر دار نیست چه راست گرا چه چپ گرا یا میانه رو و صد البته شکنجه نشدن من به هیچ وجه سند نبودن شکنجه جسمانی در ۲۰۹ نبوده چرا که در مدت بازداشت افراد زیادی را دیدم و یا نوشته ها روی دیوارها خواندم از کسانی که تحت دردناک ترین و سخت ترین شکنجه های جسمانی بوده اند و به شخصه با بعضی شکنجه شدگان هم سلول بودم یا در سلولهای مجاورم بودند اما شخص خودم در مدت انفرادی زیر شکنجه جسمانی قرار نگرفتم. امروز تصمیم گرفتم که با ضبط این فیلم خاطره های شخص خودم را از زندان ۲۰۹ برای همه بازگو کنم این فقط خاطره های شخص من نیست بلکه مربوط به کسانی هم هست که به همراه هم در بازداشت بودیم و بیشتر آنها فقط به دلیل نوع اعتقاداتشان در زندان هستند اما به منظور مهیا کردن شرایط قانونی محکومیت و ادامه بازداشت به جرایم دیگری متهم شده و در دادگاهی ظالمانه و ناعادلانه دور از نگاه دیده بانان حقوق بشر و در قتلگاه حقوق بشری و بدور از مراحل قضایی متداول در همه دنیا بیشتر آنها محکوم و روانه سلول های خوف انگیز و قرون وسطایی می شوند. و بزرگترین عاملی که برای محکومیت کافی است همان نظر بازجوهای اطلاعاتی است و قاضی امنیتی برای محکوم کردن متهمان مهمترین پایه را نظر بازجوهای دستگاه امنیتی می گذارد که به آن گردش کار می گویند بازجوها هم برای آنکه گردش کار خوب یا بدی درباره شخصی بدهند نگاهشان به متولیان ارشد حکومتی و امنیتی است که اگر نظر آنها در باره کسی مثبت باشد بدون آنکه بدانند او دست به ارتکاب جرمی زده یا نه گردش کار را هم مثبت تهیه می کنند و اگر نظر متولیان منفی باشد پرونده یک نقطه خاتمه دارد که محکومیت یا زندان یا اعدام است.

EL YASIN

اسانلو، قهرمان مبارزات کارگری

یکی از افرادی که در زمان بازداشت مورد توجه من و خیلی زندانی های دیگر بود منصور اسانلو بود که به عقیده من مبارزی شریف و اصیل است. او قبل از من در بازداشت بود و دفعه دومی بود که او را به زندان ۲۰۹ می آوردند منصور اسانلو از بارو حیه ترین مبارزانی به حساب می آمد که تا آن زمان شناخته بودم و نه فقط شخص خودش با روحیه بود بلکه باعث تقویت روحیه سایر زندانی ها هم می شد اینطور که اکثر اوقات از سلول منصور اسانلو صدای خنده و شوخی و آواز به گوش سایر زندانی ها می رسید که البته به طور عمد این سر و صدا را راه می انداخت و می خواست به نگهبانها و بازجوها حالی کند که ضعیف نیست و فی الواقع هم آقای اسانلو ضعیف نبود و احتیاجی هم نبود که به این حقیقت تظاهر کند. مثل سایر زندانی هایی که برای اطلاعات در شمار اشخاص بااهمیت بودند در اطراف منصور اسانلو هم شایعه هایی در زندان شایع می شد که به طور مشخص توطئه ای بود که به وسیله آمران این دسیسه ها و به دست بازجوها به اجرا در می آمد. می گفتند اسانلو یک خبثی کرده و پشیمان شده و فیلمی در طلب عفو و توبه ضبط کرده است و از رهبر طلب عفو کرده است گفتند با اطلاعاتی ها به این قرارداد رسیده که چند مدت را در زندان بگذرانند و بعد از آن در کسوت یک قهرمان به میان مردم بروند و با این پوشش گروههای کارگری را به طور پنهانی به سمت نظام جمهوری اسلامی متمایل کند اما این شایعه ها به طور کامل ساختگی و جعلی بود و مهملات ساخته و پرداخته بازجوها به قصد خراب کردن منصور اسانلو. بعضی نگهبانها او را خالی بند صدا می کردند که این هم ترفندی التماس آمیز بود تا زندانی ها دیگر حرفهای اسانلو را باور نکنند و از شدت تاثیر آنها از اسانلو کم شود اما منصور اسانلو ساده تر و محبوب تر از اینها بود که اینطور وصله هایی به او بچسبند و برای کسی که با آقای اسانلو رو در رو شده باشد اینطور مهملاتی که در حقیقت ساخته ذهن بازجوهای اطلاعات و براننده همانهاست فی الفور بی اثر می شود و روسیاهی اش به آنها می ماند. آرزوی بازجوهای اسانلو این بود که او را بشکنند به همین دلیل او باید

^۱خواننده گرامی این متن از روی یک فیلم مستند از یکی از زندانی های ۲۰۹ نوشته شده است و در قسمتهایی هم ویرایش شده و البته ویرایش در مضمون نیست. تیترها هم به وسیله ویراستار اضافه شده اند: ویراستار.

محرومیت طولانی مدت از هر ملاقات یا تماسی را تحمل می کرد و به او طوری القاء کرده بودند که دوستانش در خارج زندان به شخص او خیانت کرده اند و خانواده اش زیر تهدید و خطر هستند و مردم او را نمی خواهند و از او نفرت به دل گرفته اند و در يك جمله او آدم بدبختی است اما اسانلو فردي نبود که در برابر این شکنجه ها سر تسلیم خم کند و همیشه از او سلولش صدای خنده و بشکن و آواز دسته جمعی بود که به گوش می رسید. منصور اسانلو به همراه دو زندانی دیگر در سلول بود و طوری که از صدایشان می شد فهمید آنها را هم به خنده و شادی کشانده بود و صدای آوازی که از آنجا به همه سلولهای نزدیک می رسید دسته جمعی بود. در همان اوقاتی که در زندان با اسانلو طوری رفتار می کردند انگار که یک جنایتکار است در سطح جامعه بود که مردم و کارگران و سازمانهای بین المللی او را يك مبارز قهرمان نامیدند و منصور اسانلو في الواقع يك قهرمان است اما گر بخوایم بر پایه شایعه های واهی که بازجوها در اطراف او در زندان شایع می کردند او را معرفی کنیم باید بگویم که يك خائن بود و صد البته که این صحنه سازی بر پایه خبرهای ساختگی آمران و اربابان ۲۰۹ و توطئه متداول و ناکام آنها و از همان شگردهای اطلاعاتی پوسیده و زهوار در رفته است که می خواست منصور اسانلو را ضعیف نشان بدهد. البته در آن شرایط بازداشت و شکنجه خیلی ها متوجه این موضوع نمی شوند امروز که من دارم اینها را جلوی این دوربین می گویم ذهنم آرام شده و آن موقع مثل حالا نمی توانستم تحلیل کنم. یادم می آید يك بار يك نگهبان به ما اینطور گفت که اسانلو همجنس باز است و ما چند باری که به سلول او سرزده وارد شدیم او را مشغول همجنس بازی با هم سلولی هایش دیده ایم احتمال زیادی بود که آنها این شایعه کثیف را به زندانی های دیگر هم می گفتند تا هر زندانی بعد از آزادی آن را در بین مردم بگوید و یا در داخل زندان این حرفها شایع بشود اما این حرفها هم شبیه مابقی مهملات و توطئه های بازجوهای اطلاعات جعلی بود. وظیفه بازجوها این بود که با هر دستاویزی منصور اسانلو را در نظر مردم بشکنند و به هر ترفندی هم متوسل می شدند و انگشت اتهامشان بود که به طور دایم به بهانه های مختلف به سوي او نشانه می رفت مثلاً می گفتند اسانلو کمونیست است و آرزوی خامشان بود که با اشاعه این مهملات بتوانند محبوبیت مردمی او را در هم بشکنند. می دانستم که منصور اسانلو يك شخصیت متدین نبود و حتی شاید نماز هم نمی خواند اما يك انسان بسیار شریف راستگو و با اخلاق بود. یک زندانی دیگر به من گفت او نماز نمی خواند که به این حرف هم اطمینانی نیست من به شخصه با رفتارهای او مواجه شدم و شاهد بودم که او با ادب و متانت رفتار می کرد حتی با نگهبانها هم با ادب و متانت صحبت می کرد. روزنامه خواندن از کارهایی بود که منصور حق نداشت انجام بدهد چون بازجوهایش ترسان بودند که از اتفاقاتی سطح جامعه مطلع شود و بتواند بیشتر مقاومت کند اما اگر کسی بخواهد مغزش را کار بیندازد داشتن روزنامه ها یا اخبار سطح جامعه یا حتی نوشتن کتاب و رد کردنش به خارج زندان یا حتی برداشتن عکس و فیلم از داخل زندان کار محالی نیست. منصور اسانلو هم در وقتی که قرار نبود دستش به روزنامه برسد به طریقی که تا چند دقیقه دیگر می گویم روزنامه داشت. وقتی مرتبه اول از زندان درآمد بود دو بار سخنرانی کرده بود و در اطراف شکنجه ها صحبت کرده بود و می گفتند که علت بازداشت دوباره اش هم این بوده و می خواهند این مرتبه طوری او را گیر بیندازند که فرصت اینطور کارها را نداشته باشد. اسانلو خودش از برخورد خشونتباری می گفت که با او شده است و البته به زعم خودش که حتماً قبل از اینها بیشتر از این را چشیده بود نه آنقدر خشونتار! می گفت او را مورد ضرب و شتم قرار داده اند بدنش هم کبود شده بود می گفت می خواستند زبانش را ببرند به چشمش زده بودند. اسانلو از احوال جسمانی خوبی هم برخوردار نبود هم چشمهایش مشکل دار شده بود و چندین مرتبه برای مداوا به بهداری می رفت هم قلبش ناراحتی داشت که بعدها هم شنیدیم به دلیل این امراض او را به بیمارستان برده اند و تحت عمل جراحی قرار گرفته است. همان نگهبان می گفت اسانلو به دلیل همجنس بازی مبتلا به ایدز است که صد البته این هم از شایعه های جعلی بود که می خواستند با آن اعتبار و مقبولیت عمومی اسانلو را خدشه دار کنند. يك وقتی از سلول اسانلو شعری به گوش می رسید که هم سلولی هایش به صورت دسته جمعی می خواندند من مصرع اول آن را یادم هست ولي مصرع دومش را یادم نیست می گفتند اسانلو اسانلو خوش آمدی به ایران! و به نگهبانهایی که دایم متذکر می شدند آواز نخوانید بی اهمیت بودند و آواز سر می دادند صدای تئاتر و بازی هم از سلولشان می آمد و واضح بود که اسانلو همه این بازی ها را راه می اندازد. همان زمانی که اسانلو در زندان بود يك بار در روزنامه خواندم که کارگرها يك گروه مستقل تاسیس کرده اند که این هم يك ترفند دیگر بود که اطلاعات می خواست مبارزه های کارگری را در هم بشکنند. می خواستند افراد مشخصی را که دست نشانده خودشان بودند به جای نمایندگان واقعی قشر کارگر به جامعه ایران و جامعه بین المللی قالب بکنند می خواستند در بین کارگرها تفرقه بیندازند و آنها را چند دسته بکنند. از ملاقاتها و تلفن های اسانلو ممانعت می کردند و او نمی توانست با همرزمهایش در بیرون زندان تبادل اطلاعات کند حتی اسانلو مدت‌های مدید از گفتگو با همسرش محروم بود و فقط بعد از چند ماه انفرادی به نحو خیلی محدودی مجاز شد که با وکیلش صحبت کند وکیل او اگر اشتباه نکنم آقای زرافشان بود که پیش از این وکیل قتل های زنجیره ای بود که او هم به دلیل بر ملا کردن بعضی اطلاعات مربوط به قتل های زنجیره ای با يك توطئه گرفتار چند سال حبس شد. وزارت اطلاعات اعلام کرد که از محل کار آقای زرافشان که يك وکیل معروف در دنیا است اسلحه و مشروب الکلی کشف کرده یعنی همان شگرد و توطئه کثیفی که برای همه مخالفان نظام از آن بهره برداری می شد برای آقای زرافشان هم به کار گرفته شده بود و چون در هیچ مقوله جرمی از او به دست نیامده بود و به هیچ بهانه ای نمی توانستند او را محکوم و محبوس کنند پاپوشی برایش دوختند تا بتوانند مدتی صدایش را خفه کنند تا صدای حق او به دنیا نرسد. من شنیدم که وکیل اسانلو آقای زرافشان است اما این را هم در زندان شنیدم که وکیلش آقای خورشیدی است.

ترور شخصیت آقای زرافشان با پخش شایعه مصرف مواد مخدر یا مهملاتی که در اطراف مخالفهای سیاسی و عقیدتی حکومت شایع می شود یک چیز جدید نبود کما اینکه وزارت اطلاعات از سالهای دور از این شگرد درباره همه مخالفها و نشان شده های خود بهره برداری می کرد. برنامه هویت که با همکاری مستقیم سعید امامی و روزنامه کیهان ساخته شد یک نمونه واضح از شگردهای ترور شخصیت بود. یاران مصدق و بازرگان و طالقانی و نهضت آزادی ایران که به حق باید به آنها گفت ملی - مذهبیان همه از سالهای دورتر تا امروز هتک حرمت و شخصیت شده اند و زیر برنامه های ترور شخصیتی وزارت اطلاعات بوده اند. سیاهه وزارت اطلاعات برای شایعه سازی در اطراف دگراندیشان سیاهه ای مشخص است و پر از جعلیاتی درباره رابطه با بیگانگان و خیانت به ملت و کشور و جاسوسی و پول گرفتن از بیگانه و داشتن اعتیاد و مصرف مواد مخدر. کلاهبرداری و شیادی و همجنس بازی و فهرستی بلند از اتهام های دروغ اخلاقی است.

رئیس یاکوزا

یک هم سلولی منصور اسانلو شخصی بود مشهور به رئیس یاکوزا یا سلطان شیشه ایران. اتهام منصور اسانلو همانطور که همه جهان باخبر هستند سیاسی بود و او برای دفاع از حق و حقوق کارگراها تلاش می کرد اما اتهام آقای الف. الف چیزهای دیگری بود که هیچ ربطی به جرم های سیاسی ندارد این هم یکی از شگردهای بازجوها بود که برای زیر فشار گذاشتن به متهم های سیاسی و عقیدتی آنها را کنار جنایتکارها یا مجرم های سابقه دار می گذاشتند اگر یادتان باشد همه زندانی های سیاسی ایران در سالهای اخیر از این شگرد غیرقانونی شکایت کرده اند اکبر گنجی را هم کنار مجرم های مواد مخدر و قاتل ها نگهداری می کردند گله بقیه هم از این ناحقی بلند شده است اینجا هم نوبت منصور اسانلو قهرمان مبارزات کارگری بود که در کنار چنین شخصی زندانی شود طعم این شگرد را بیشتر شخصیتهای برجسته سیاسی و عقیدتی که به ۲۰۹ آمده بودند چشیده بودند آقای کیبوند رئیس سازمان حقوق بشر کردستان هم که می گفتند به خاطر دفاع از حقوق کردها احتمالاً با یک حبس سنگین روبرو می شود با یکی از دوستان رئیس یاکوزا هم سلولش کرده بودند.

رئیس یاکوزا لقبی بود که ماموران به او داده بودند در ۲۰۹ بیشتر زندانی ها این شگرد را می شناسند که وقتی می خواهند کسی را بگیرند و افکار عمومی را هم موافق بکنند یک لقب منفی که بتواند حمایت افکار عمومی را هم از برخورد جلب بکند به متهم می دهند مثلاً خیلی کسانی که به ۲۰۹ می آیند یکی از اتهام هایشان توهین به مقدسات است فرقی ندارد چکار کرده یا چکار نکرده باشند.

یکی از زندانی های بند عمومی ۲۰۹ که چند ماهی در انفرادی مانده بود برای یکی از دوستانم تعریف کرد که او را وقتی از ماشین پخش مواد غذایی خوار و بار را تحویل می گرفته دستگیر کرده اند و به دادگاه برده اند و اتهام اقدام بر علیه امنیت ملی و تبلیغ بر علیه نظام و توهین به مقدسات را به او تفهیم کرده بودند. این هم یکی از داستانهای معروف در آنجا بود البته برای گرفتن این شخص به قدر کافی دلیل وجود داشت این شخص یکی از اعضای خانواده آقای ج. ک بود و فی الواقع او را برای گرفتن اطلاعات در اطراف همین آقا که رابطه خانوادگی خوبی با او داشت دستگیر کرده بودند غرضم از این مثال توضیح همین لقب دادن برای دستگیری بود. مطالب مربوط به سلطان شیشه هم سلولی اسانلو را از شخص خودش نشنیدم ولی خیلی ها از جزئیات داستان او باخبر بودند داستان این آقا اینطور بود که او در سالهای دورتر یکی از ارادل و اوباش معروف غرب تهران بوده است و به همین خاطر دستگیر می شود و موقع دستگیری از او اسلحه هم می گیرند او به دلیل این جرمها به چند سال فکر کنم چهار سال زندان محکوم می شود اما بعد از زندان از شرارت های اجتماعی و روابط دوستانه و قمه و اسلحه دوری می گیرد. آقای الف. الف به دلیل رسیدن ارث هنگفت به او حدود ده میلیارد تومان که از پدرش که از یکی از مسجسازان و مدرسه سازان معروف تهران است به او رسیده بود از لات بازی کنار کشیده بود و در یک شرایط مرفه و منزوی زندگی می کرد.

قبل از راه افتادن طرح ارادل و اوباش یکی از مسئولان به سراغ او می آید و می گوید طرح جدیدی در راه است و ممکن است تو را هم بگیرند من می توانم وکیل تو باشم امالت را به نام من بزن و من قول می دهم که به شخصه همه سعی خودم را می کنم تا تو را از فهرست دستگیری ها خارج کنند البته تو هم درصدی از امالت را در پایان کار به من بده آقای الف. الف قبول نمی کند و همان مسئول دو دفعه دیگر به بهانه های مختلف به سراغ او می رود و همان مسئله را مجدد می گوید اما جواب آقای الف. الف به خاطر ترسی که از آن فرد دارد تاخیر است. در همان آغاز طرح برخورد با ارادل و اوباش به خانه او می ریزند او را دست و پا بسته به داخل کوچه می آورند و جلوی چشم مردم تعداد زیادی از ماموران با باتوم و کابل او را تا سر حد مرگ حدود نیم ساعت کتک می زنند بعد او را به داخل خانه می برند و به هوش می آورند شکلاتهایی را که در یخچال بوده و مقدار زیادی بوده به زور دهانش می گذارند و بعد برای آنکه پایین برود شلنگ آب را در دهانش می گذارند و آب را باز می کنند بعد روغن های ترمز ماشین را که در حیاط خانه وجود داشته باز می کنند و روی سر و بدنش می ریزند و باز ضربه

هاي سيلبي و كابل و باتوم را شروع مي كنند او را همان نصفه شب به زندان مي برند و صبح سوار بر ماشين و پشت يك وانت مي گذارند دست و پاي او را زنجير مي زنند و به ماشين قفل مي كنند و چند ماشين ديگر هم از افسران و مسئولين مربوطه سوار بر ماشين هاي مدل بالا هم پشت سر اين ماشين حركت مي كنند در خيابان ستارخان و خيابانهاي اطراف در پشت بلندگو جار مي زنند كه اين شخص سلطان بزرگ شيشه و رئيس ارادل و اوباش غرب تهران است در صورتی كه بعد از ماهها انفرادي بيشتر اتهامات اين فرد رد شد و مشخص شد كه او هم مثل خيلي از جوانان فقط براي مصرفي خودش از شيشه استفاده مي كند و چند سالي هم هست كه از لات بازي و معرکه گيري دوري گرفته است. آقاي الف الف به بعضي از زنداني ها ماجراي ضبط فيلم خودش را گفته بود و به همين خاطر مامورهايي از سازمان بازرسي براي بررسي حرفهاي او به ۲۰۹ آمده بودند او مي گفت كه به من گفتند بايد جلوي دوربين بيابي و اعتراف كني كه مسئول پخش شيشه در سطح تهران بوده اي و فلان كار را کرده اي او گفته بود كه اينها دروغ است بعد ماموران به مدت نزديك به يك ساعت او را با كابل و چوب زده بودند آب روي بدنش مي ريختند و كابلش مي زدند مي گفت ما دو نفر بوديم با چوب و دسته بيل به كمر من زدند و من خودم را خراب كردم بعد به دوستم گفتند بايد بيابي و از كثافت اين بخوري دوستم را آوردند كه از كثافت من بخورد كمي خورد و بعد بالا آورد اما آنها با كابل به او مي زدند و مي گفتند كه بخور. آقاي الف الف اين را حتي براي افسر نگهبان آنجا كه آقاي مومني هم بود و براي چند نفر از نگهبانها هم تعريف كرد فكر مي كنيم همين تعريفهاي او ضبط هم شده باشد.

تبليغات اطلاعات، نه يا عليه منافقين!؟

از ساكنين دايم در زندان ۲۰۹ تعداد زيادي از وابستگان سازمان مجاهدين خلق ديده مي شود كه جرم آنها به طور مثال سفر به عراق براي ديدار با برادر يا خواهرشان در قرارگاه اشرف است يا اينكه از اعضاي خانواده هاي كشتارهاي سال ۱۳۶۷ هستند كه به خاطر آنكه اظهار عقیده درباره قتلهاي همگاني سال ۱۳۶۷ کرده اند در بازداشت بايد باشند يكي از اين زنداني ها مي گفت كه چه مراحلي را از سر گذرانده. مرحله اول تخريب شخصيتي مسعود رجوي و مريم رجوي رهبر مجاهدين خلق بوده او مي گفت كه بازجوها در چند جلسه اول با جديت و اصرار می خواستند ارادت او را به رجوي از بين ببرند مي گفت آنها شرح مفصلي از انحراف های اخلاقي رجوي ها مي دادند و فيلم ها و نوشته ها و عكس هايي را هم كه كاملاً معلوم بود جعلی و مونتازي هستند به اين زنداني نشان داده بودند مي گفت آنها با جزئيات مفصلي براي شرح مي دادند كه هم مسعود رجوي هم جنس باز است هم مريم رجوي. مسعود رجوي با بعضی جوانان مجاهد و حتي با بعضي فرماندهان مجاهد رابطه جنسي دارد و به آنها تجاوز مي كند يا به زور و تهديد به زنهاي فرماندهان خودش تجاوز مي كند اما خود مسعود رجوي با صدام و پسران صدام هم رابطه همجنس بازي دارد و آنجا به او تجاوز می شود. علت رابطه جنسي مسعود رجوي با فرماندهان خودش اين است كه مقاومت رواني آنها در هم بشكند تا به فكر طغيان نيفتند و به همين دليل هم صدام و پسرانش با مسعود رجوي رابطه جنسي داشته اند تا روزي مسعود به خيال طغيان نيفتد شخص خود صدام و پسران صدام و چند نفر از اعضاي ارشد حزب بعث هم با مريم رجوي ارتباط جنسي داشته اند با همان دلایلي كه رابطه جنسي مابين صدام و مسعود رجوي بوده. مي گفت بازجوها مدرکها و عكس هايی هم به او نشان داده اند كه هر كودكي هم می فهمیده كه اينها جعلی و مونتازي است مي گفت به او گفته اند مسعود رجوي و مريم رجوي ميليونها دلار براي شخص خودشان در كشورهاي ديگر سرمايه اندوخته اند و اين حق فريب خوردگان مجاهد است كه از حلقوم آنها پايين مي رود هر كس با مسعود رجوي مخالفت كند طي عملياتهاي تروريستي و مخفيانه معدوم ميشود. بعثي ها در جنگ منافقين را مي آوردند تا به اسراي ايراني تجاوز جنسي كنند تا مقاومت آنها در هم بشكند و اعتراف كنند. بازجوها مي گفتند كه ما زندگي مسعود رجوي را از بچگي او در دست داريم و از كودكي مسعود رجوي همجنس باز بوده است رجوي به ال اس دي و كوكائين اعتياد دارد مي گفت سپس يك فيلم هايي را نمايش مي دادند كه مسعود رجوي رفتارهايي مثل خاراندن بيني انجام مي داد بعد مي گفتند اينها علامت مصرف مواد مخدر است.

به شخصه تا آن روز از سازمان مجاهدين كه دستگاه تبليغاتي جمهوري اسلامي به آن سازمان منافقين مي گوید برداشتي منفي داشتم و مسعود رجوي را يك شخصيتي كه به وطنش خائن بوده مي دانستم اما با شنيدن حكايتهاي اين زنداني علاقمند شدم كه به شخصه بدون توجه كردن به تبليغات جمهوري اسلامي بيشتر در اطراف سازمان مجاهدين و ساير مخالفان و دگراندیشان تحقيق كنم و با خودم گفتم مسعود رجوي بايد آدم بزرگي باشد كه اطلاعاتي ها اينقدر برايش چيزهاي جعلی ساخته اند چون كه بازجوهاي اطلاعات با اين كارها فقط متهمان خودشان را قوي تر مي كردند. دروغ و مسخره بودن چنين اتهام هايي براي يك آدم عاقل معلوم است و احتياج به فكر كردن ندارد البته گمان من اينطور نيست كه سازمان مجاهدين خلق به راه ثوابي قدم گذاشته و گمانم اين است كه يك سازمان است كه بايستي در هدف و روش خودش به طور مبرمي تجديد نظر كند چون روش هاي او اشتباه بوده است اما با جعلياتي كه درباره مسعود رجوي شنيدم براي مسجل شد كه علي رغم هر خطا و انحرافي اين

آقای مسعود رجوي و خانم مریم رجوي مي بایست انسان هاي فوق العاده اي باشند که تا این حد مورد نفرت اطلاعاتي ها قرار دارند.

کافر همه را به کیش خود پندارد

همجنس بازي و لواط و به طور اخص مسائل جنسي و اخلاقي از شوق انگیزترین و معمولي ترین چیزها براي بازجوهاي اطلاعات در انواع جلسه هاي بازجويي است صحبت در اطراف مسائل جنسي و طرح اتهام همجنس بازي يا سوال کردن در مقوله روابط جنسي از مباحث مورد علاقه بازجوهاي اطلاعات است آنها براي بیشتر متهم هاي خودشان جرم روابط همجنس بازي و لواط و زنا را به میان مي کشند و درباره کسانی هم که به دلیل احوالات خاص آنها نمی توانند این اتهام را به میان بکشند شایعه هایی مثل رابطه نامشروع را سر زبانها مي اندازند. مردم ایران کم و بیش واقفند که ماموران اطلاعات به چه چیزی شهرت پیدا کرده اند من اطلاع دقیقي در این مقوله ندارم اما زیاد شنیده ام که تعویض زن و همجنس بازي از عاداتهاي رایج آنهاست و گمان نمی کنم این هم شبیه شایعه هایی که اطلاعاتي ها در اطراف مخالفان خودشان و دگراندیشان مي سازند برخوردار از پایه محکمي باشد اما این هم از چیزهایی است که مردم زیاد درباره اطلاعاتي ها می گویند البته يك وقتهاي هم سندهايي پیدا مي شود که به این شایعه ها اعتبار مي دهد به طور مثال در فیلم دادگاه همسر سعید امامي که همسر بالاترین و پرفدريت ترین مقام امنيتي کشور برخوردار از نيروي عملياتي و اجرائي بود همه مردم دنیا دیدند که بازجو به او مي گفت کثافت بگو به کدام يکي از دوستهاي شوهرت نمره بيست مي دهی؟ این جمله ها به زن کسی گفته می شد که غول امنيت ايران و در نوع خودش خداوندگاري در سیستم و تاريخ امنيت ايران بود بر این پایه می شد نتیجه گرفت که خود بازجوهاي اطلاعاتي هم واقفند در بین خودشان چه می گذرد و بر این پایه به محض برخورد با يك متهم في الفور به سراغ روابط جنسي و همجنس بازي و زنا می روند البته بعد از آن بازجويي ها بی گناهي و پاک بودن همسر سعید امامي در این مقوله براي همه روشن شد و انگیزه من از گفتن این مثال توهيني به این زن پاکدامن نبوده و فقط می خواستم رفتار بازجوهاي اطلاعات را مورد دقت قرار دهم.

سوالات در مقوله رابطه جنسي و چیزهاي خصوصي مسئله اي است که از بیشترین تعداد زنداني هاي سياسي و عقیدتي پرسیده می شود با وجود آنکه تجسس در مسائل خصوصي و شخصي از نظر دین و قانون و انسانیت ممنوع است اما این يکي از دلمشغولي ها و انگیزه هاي بازجوهاي اطلاعاتي است که اگر تشخیص دهند که می توانند آن را با متهم خودشان در میان بگذارند و بعداً بوي تعفن آن به دست رسانه ها در بیرون پخش نشود به طور حتم این کار را می کنند. يکي از زنداني ها استدلال دقیقي درباره این منشا داشت او می گفت علت دلمشغولي اطلاعاتي ها به این مقوله به طور صرف يك شگرد امنيتي به منظور ترور شخصیت متهمان و اعمال شکنجه روانی نیست بلکه يك دليل شخصي در کار است او می گفت بیشتر بازجوهاي اطلاعات چهره زشت و گريهي دارند و از نحوه صحبت بازجوها به این نتیجه رسیده بود که آنها به طور واضحي عقده جنسي دارند و از طرف زنهایشان دچار محرومیت هستند بر همین پایه مثل گرگ هاي گرسنه اي پر از فشار و عطش جنسي هستند و به محض آنکه مردم بیچاره را گیر می آورند تقییش کننده مسائل جنسي آنها می شوند او استدلال می کرد که چون بازجوهاي اطلاعاتي دچار محرومیت جنسي از طرف زنهایشان هستند و نتیجه اش می شود که به سمت همجنس گرایی گشش پیدا کرده اند تا به این وسیله عطش جنسي خودشان را سیراب کنند بر همین پایه است که از سوال هاي اصلي آنها در مقوله همجنس بازي است. من نمی دانم استدلال این زنداني سياسي چه اندازه صحت دارد اما اکثریت قاطع زنداني هاي که من تا امروز دیده ام ابراز کرده اند که از قسمتهاي بازجويي هاي آنها که هیچ مربوط به اتهام نبوده مسائل جنسي و خصوصي است و از بیشتر آنها درباره همجنس بازي و رابطه نامشروع سوال شده. من نمی توانم درباره علت هاي این کار اظهار نظر کنم چون به اندازه کافي اطلاع ندارم ولي يك حقیقت در این مقوله هست و آن توجه بیش از حد و اهمیت غیر قابل انکاري است که مسائل جنسي براي بازجوهاي اطلاعات دارد.

دیوارهای پیغام رسان

دیوارهای ۲۰۹ مثل يك روزنامه دیواري براي زنداني ها است با رعایت احتیاط می شود با دیوارنویسي با زنداني هاي دیگر ارتباط داشت البته این شگرد سوخته و لورفته است و نگهبانها و متولیان ۲۰۹ شگردهايي را برای جلوگیری از این اقدام مد نظر دارند اما با زیرکی می شود هنوز هم از دیوارها این شکلي استفاده کرد. اولین دیوارها دیوار داخل سلول است و دیوارهای بعدی شامل دیوار محوطه هواخوری و دستشویی و حمام و دیوار مجاور باجه تلفن است در جایی مثل هواخوری بزرگتر که مجهز به دوربین مداربسته چرخان هم هست اگر چیزی بنویسی احتمالاً بعد از ترک هواخوری نگهبانها می آیند و

می بینند مگر اینکه در زمانی این کار را بکنی که دوربین چرخان جای دیگری از هواخوری را زیر نظر دارد. بعضی زندانی ها که هیچ کس از حبس آنها در زندان ۲۰۹ خبر ندارد با همین دیوارنویسی زنده بودن خودشان را به بقیه اطلاع می دهند و از همین راه معلوم شده که آنها در ۲۰۹ هستند. از کسانی که اسم آنها بر دیوارهای مختلف ۲۰۹ دیده می شود احمد باطبی و منوچهر محمدی. جاوید تهرانی و کیوان انصاری و کیانوش سنجری هستند این اسم ها بیشتر در خاطرمان مانده اند اما اسم آقای موسوی خوئینی و عبد الله مومنی و سهیل آصفی و مهندس حامد علوی و منصور اسانلو و دکتر علوی را هم در چند جا دیدم زندانی های کرد و عرب و بلوچ بیشتر از بقیه دیوارنویسی می کردند آنطور که روی بعضی دیوارها نوشته بود بعضی زندانی های عرب چندین سال بود که آنجا حبس بودند بی آنکه تفهیم اتهام شده باشند یا بعضی مخالفان سیاسی یا عقیدتی متجاوز از یک سال بود که بی اطلاع شبکه های خبری در آنجا در حبس انفرادی بودند.

یکی از محل های پیغام نویسی صندلی های بازجویی است این صندلی ها پر از نوشته های زندانی ها است که در فرصتی قبل یا بعد از بازجویی یا در بین بازجویی چیزهایی را نوشته اند مثلاً اینکه شکنجه شده اند. بعضی ها جمله هایی برای تقویت روحیه نوشته اند و بعضی ها به دوستانشان پیغام داده اند به این امید که ممکن است آنها هم به همین اتاق بیایند و روی همین صندلی بنشینند و این نوشته ها را بخوانند بعضی ها اعلام زنده بودن کرده اند و نوشته اند که چه مدتی است در این زندان حبس هستند.

ایلیا رام الله يك اتفاق خيلي بزرگ

در ابتدا من نمی خواستم که خاطراتم را از زندان بازگو کنم اما آشنایی من با برخی زندانی های ۲۰۹ و بالاخص زندانی های عقیدتی به آنجا کشید که اضافه بر خاطرات شخص خودم ۲ از خاطرات دیگر کسانی که با آنها مدتی را هم سلولی بودم هم بگویم. آشنایی من با یکی از این زندانی ها نه فقط زندگی و فکر مرا به طور کلی دچار تحول کرد بلکه سبب گرفتن تصمیم ها و اتفاق های زیادی در زندگی من شد. بعضی نگهبان ها جدی یا برای مسخرگی او را با چند اسم صدا می زدند و در بالای اوراق بازجویی او که چند بار با خودش به سلول آورده بود دیدم اسم شناسنامه اش پیمان فتاحی و اسمی که عامه او را می شناختند ایلیا رام الله بود.

در بالای برگه های بازجویی برای قید اسم دو محل وجود دارد اسمی که در شناسنامه شخص است و اسمی که شخص بین دیگران معروف است. اولین باری که او را دیدم اسمش را پرسیدم گفت هر چه دوست داری صدایم بزن گفتم یعنی چه؟ گفت هر چه هستم صدایم بزن گفتم من از کجا بدانم تو چه هستی گفتم رفیق چقدر سخت می گیری بالاخره يك اسمی که داری گفت راه اول خوبتر بود اما اگر اصرار داری که يك اسمی بگویم اسم ایلیاست خودم خودم را به این اسم می شناسم دوستانم هم به همین اسم مرا می شناسند و دشمنان هم با همین اسم به من فحاشی می کنند. با همین چند کلمه حساب کار دستم آمد که طرف آدم معمولی نیست و از همان برخورد اول فهمیدم که این آدم خیلی عجیب و راز آمیز است.

به هر حال او را به همان ترتیب که خودش گفته بود به اسم ایلیا می شناختم و برپایه شناختی که بعد از آن به مرور در باره ایلیا بدستم آمد فهمیدم که او می خواست خودش را از ما پنهان کند و با تاسف ماهها بعد فهمیدم که او می خواست خودش را خیلی کمتر از هویت واقعی خودش نشان دهد. یکبار نگهبانی که بعضی وقتها در ورودی سلول می ایستاد و با ما حرف می زد به من گفت که او به اطلاعات متعهد شده که خودش را معرفی نکند حتی به ما هم گفته اند از او سوالی نکنیم گفت آدم خیلی خطرناکی است و می گویند همه تهران و ایران را به الحاد کشانده و خیلی ها را از دین خارج کرده گفت همسرش باردار است و پسری دوساله هم دارد و گفت با او صحبت نکنید و کار خودتان را بکنید می گویند با هر که حرف می زند سحر و جادویش می کند و مردم را از دین و مذهب می اندازد.

یکی دو روز بعد از آن فهمیدم این حرفهای نگهبان از همه جا بی خبر هجوتترین و دروغ ترین چیزی بود که در همه عمر به گوشم خورده بود چرا که همنشینی با ایلیا برای من نتایج خیلی خیلی زیادی داشت که اولین آن پیدا کردن خدایی بود که من از کودکی تا آن روز او را فراموش کرده بودم و آشنایی با ایلیا برای من به آشنایی با خداوند و آشنایی با دین راستین و آشنایی با قرآن و کتاب مقدس و آشنایی با خدایی که زنده است نه خدایی که مرده است. و آشنایی با انسان راستین و آشنایی با تفکر کامل و آشنایی با هنر شگفتی آور مبارزه انجامید. من نمی توانم از سرزنش خودم دست بردارم از این بابت که مدتی را هر چند

^۲ این فصل قسمتی است از متن فیلمی که در آن خاطرات شخصی فرد گوینده و بعضی مطالب که ربط مستقیمی با موضوع ندارند حذف شده اند.

کوتاه با ایلیا در يك سلول بودم اما او را آنجور که مي بایست نشناختم و آنچنان که مي بایست از او استفاده نکردم درباره او قضاوتهاي کورکورانه اي داشتم و همین موجب شد که هویت واقعی او را شناسم.

نمی دانم آیا ضبط این فیلم می تواند در دفاع از حقانیت اثری کند یا نه اما این کمترین کاری است که می توانم انجام بدهم.^۳

من مدت زمان زیادی را با ایلیا نبودم اما در همان چند روزی که با او بودم چون قرار بود بزودی آزاد شوم همه اطلاعات مربوط به وضعیت ایلیا را جمع آوری کردم. فکر ما این بود که قرار است اینها ایلیا را يك طوری سر به نیست بکنند در این مواقع بهترین راهی که وجود دارد این است که بقیه از اصل داستان باخبر شوند و هر چه اشخاص بیشتری از داستان باخبر شوند درصد موفقیت طرحهای این شکلی کمتر می شود. از يك طرف هم اطلاعاتی ها در بیرون از زندان شروع کرده بودند به تحریف کردن حقیقتهایی که درباره ایلیا وجود داشت و همه چیز را به بیروان او به صورت تحریف شده منتقل می کردند بنابراین ایلیا قصد داشت مسائل و جزئیات مربوط به اتفاقها را از طریق زندانی های مختلف به بیرون از زندان انتقال بدهد به همین دلیل تا زمانی که من با او آشنا شدم حداقل دو سه نفر در این باره دست به کار شده بودند. من بعضی از اوراق بازجویی ایلیا را دیدم و قسمتی از آن را بعنوان سند و مدرک با خودم به بیرون از زندان آوردم به خاطر مأموریتی که برای خودم قائل بودم تلاش کردم هر دیده یا شنیده ای را از زندانی های مختلف به اطلاعاتی که شخص خودم داشتم اضافه کنم به همین دلیل فکر نمی کنم هیچ کسی به اندازه من از جزئیات داستان ایلیا در زندان باخبر باشد این موضوع برای من خیلی بااهمیت است و با توجه به بینش جدیدی که درباره آینده و زندگی خودم بدست آورده ام می خواهم تا آخر به این کار ادامه بدهم. الان بعضی از این اوراق بازجویی را که نشان می دهد ایلیا تحت چه تفتیش عقاید شدیدی بوده با خودم دارم شما اگر می خواهید از اینها فیلم بگیرید و عکس بردارید این دستخط رئیس بازجوهاست.

اتهام های مجهول و عجیب غریب

اتهام هایی که بازجوها برای ایلیا فهرست کرده بودند عبارت بودند از:

۱- اتهام اول کتابی به اسم تعالیم حق یا جریان هدایت الهی بود ایلیا چند سال قبل یعنی وقتی که ۲۳ سالش بوده چند تا سخنرانی کرده و این سخنرانی ها ضبط شده و بعداً سخنرانی ها را شاگردهای او تبدیل به کتاب کرده اند و این شده بود کتاب اولی که از او منتشر شده بود بعد از آن تعداد زیادی کتاب از سخنرانی های ایلیا نوشته شده بود که وزارت ارشاد اسلامی به هیچ کدام از آنها اجازه چاپ نداده بود وقتی که از زندان بیرون آمدم متوجه شدم که نزدیک چهل کتاب دیگر از ایلیا وجود دارد که چاپ همه آنها ممنوع است. کتابی که موضوع اتهام او بود مربوط می شد به ده سال قبل از این تاریخ و حرف بازجوها این بود که آن کتاب پر از بدعت گذاری و کفرگویی و الحاد است بازجوها با آنکه می دانستند که کتاب را شخص ایلیا ننوشته است و آن را بقیه از روی نوارهای او پیاده کرده اند و نوشته اند و چاپ کرده اند اما ایلیا را مسئول انتشار آن کتاب می دانستند. کتاب تعالیم حق بارها از کتابفروشی ها جمع شده بود و همین مسئله سبب شده بود که نسخه های مختلفی از آن تهیه شود و تجدید چاپ شود.

۲- تبلیغ خیلی گسترده در اطراف شخصیت مسیح و اصل روح القدس که پایه مسیحیت است. او متهم شده بود که مردم را بصورت غیرمستقیم به مسیح معتقد می کند و مسیح گرایی را در جامعه ترویج می دهد چیزی که اتهام او را جدی تر می کرد این بود که او با استناد به قرآن مسیح را ترویج می دهد و کارش با کشیش ها و مبلغان رسمی مسیحیت فرق دارد در منزل او تعداد زیادی عکس حضرت عیسی را پیدا کرده بودند و همین عکس ها بهانه جدیدی را برای اتهام او درست می کرد او متهم بود به اینکه می خواسته است اسلام و مسیحیت را به همدیگر پیوند بدهد و به نظر بازجویان اسلام مسیحی تاسیس کند.

۳- ترویج معنویت غربی و شرقی در جامعه که معنویت بدون شریعت نامیده می شود معنویتی که می گوید انسان می تواند خدا را پرستش کند اما به هیچ فرقه ای تعلق نداشته باشد و می شود به خدا ایمان داشت اما در چارچوب اعتقادی فرقه ها نبود. می شود به خدا نزدیک شد و خدا را تجربه کرد اما در فرقه خاصی نبود هر کسی می تواند با قلب خودش به خدا برسد حتی اگر خیلی مذهبی نباشد و حاشیه های مذهب را رعایت نکند. اتهام کثرت گرایی معنوی [پلورالیزم] که بار اول بود آن را تحت عنوان يك اتهام می شنیدم یکی دیگر از اتهام های او بود.

^۳ در ویرایش ها آدرس ها و مشخصه هایی که باعث شناسایی این بازداشتی سیاسی و عقیدتی می شد حذف شده است.

۴- مدتی بود از اتهام های بالا گذشته بود که بازجوها يك اتهام تازه اي را براي ايليا درست کرده بودند که اضافه بر آنکه سه اتهام قبلي را در خودش مي گرفت حاوي اتهام های تازه اي بود اتهام جديد تبليغ و ترويج الاهيسم بود که هم شامل مسيح گرايي هم شامل کثرت گرايي معنوي هم شامل معنويت آزاد هم شامل تلفيق و پيوند ادیان که بازجوها به آن التقاط مي گفتند مي شد من آشنایي خاصی با الاهيسم ندارم وقتي آزاد شدم از يکي از شاگردهاي ايليا اين مسئله را پرس و جو کردم و دیدم که الاهيسم نوعي معنويت میانه رو و آزاد و بدون تاکید بر احکام مذهبي است. ايليا متهم بود که بعنوان يکي از توضیح دهندگان الاهيسم اين نوع اندیشه های ليبرالي و پلورالستي را در جامعه و در بين جوانان ترويج داده است و دهها هزار نفر را دور خودش جمع کرده است ايليا نوع منحصری از الاهيسم را توضیح داده بود که آنها به آن ايليانيسم مي گفتند و با مراجعه به همین واژه ايليانيسم او را به بوجود آوردن مذهب و دين جديد متهم مي کردند اين اتهام از طرف يکي از معاونت های دستگاه امنيتي با اسم معاونت التقاط مطرح شده بود يك قسمت از مسئوليت اين معاونت جلوگیری از شکل گرفتن هر قرائت و اندیشه تازه در باب دين و معنويت است که به هر نحوي با قرائت حاکم بر جمهوري اسلامي و مصالح انقلاب نمی خواند. بازجوها اين اتهام را طبق شگرد خاص خودش که سعی مي کنند هر نکته اي درباره متهمان بي دفاع خودش را به بدترین و زشت ترین شکل ممکن مطرح کنند اين اتهام را به شکل فرقه سازي مطرح مي کردند تا بتوانند از افکار عمومي و فضاي رسانه اي با استفاده از اين حقه کثيف بيشتري استفاده را ببرند. معاونت التقاط که رابطه مستقیمی با دایره مذاهب که اداره ادیان نام دارد داشت براي جلوگیری از شکل گرفتن هر اندیشه و قرائت جديد شگردهای مشخصي دارد که اين روش ها از زمان ساواک به جا مانده است در اين مواقع ترجیح اکيد دایره مذاهب اينطور است که اصلاً سراغ اندیشه هایی که مطرح شده است نرود به جاي آن شگرد کار اصلي بدنام کردن و ترور شخصيتي فردي است که سرچشمه آن اندیشه ها است ساختن شایعه و پخش پردامنه شایعه و فيلم سازي و داستان سرايي و شهادت سازي و توليد اخبار دافع و منفي مناسب مخاطبها و استفاده از اتهام ها و کلمه هایی با بار منفي زياد و لقب ساختن و ربط دادن شخص به گروههاي اجتماعي طرد شده و مورد تنفر از شگردهای خيلي معمولي برخورد کردن با چنین شخصيت هایی است. همه اين ترفندها چه در زندان و چه در بيرون از زندان به کار برده مي شد که شخصيت ايليا نابود بشود و هيچ مرجعي نبود تا به اين ظلم و ستم پايان بدهد اين اتفاق درباره خيلي هاي ديگر هم افتاده بود و ايليا نه اولين نفر و نه آخرين نفر بود.

۵- شایع کردن اسلام آمريکايي و اسلام ليبرال اتهام ديگر ايليا بود ايليا متهم شده بود که مي خواسته فرهنگ تساهل و تسامح را که از نظر بازجوها يك فرهنگ الحادي است در جامعه و در بين جوانان حاکم کند. در جمهوري اسلامي ايران به هر قرائتي از اسلام که به آسان گرفتن و میانه روي و تعادل و عدم سخت گيري اشاره داشته باشد تساهل و تسامح مي گویند و چنین افرادی چه بدانند چه ندانند سر و کارشان با دایره مذاهب و معاونت التقاط است.

اينها که گفتم از اتهام های مهم ايليا بود که صد البته دوامي هم نمی آورد اين شده بود يك داستان تکراري که هر بار او را مي بردند و از اتاق بازجويي يا اتاق های ديگر که بر مي گشت مي گفت امروز يکي از اتهام ها را پس گرفتند و يکي ديگر مطرح کردند.

اولين مرتبه اي که ايليا را در زندان دیدم و از جلسه های مقدماتي بازجويي هایش شنيدم مردم بودم که اخباري که در اطراف او به گوشم رسیده بود يا از شخص خودش شنیده بودم را باور کنم چون آن سخنان حاکی از رفتار خيلي ضدبشري بود که در روزگار امروز يك کابوس است حتي بازجويي های ايليا از دادگاههاي تفتيش عقايد قرون وسطا هم بدتر بود و همه اتهام های شخص او در اطراف اندیشه ها و اعتقادهای دروني او و چیزهایی به طور کامل خصوصي بود و من که تا اندازه اي با قوانين حقوق بشر و قوانين بين الملل آشنا بودم فهميدم که يك به يك آن بازجويي ها در تضاد با قوانين بين المللي و قوانين اسلامي و قوانين حقوق بشر و اعلاميه جهاني حقوق بشر است و به شفافيت بيانگر نقض حقوق انساني و تبعيض و تمايز و همچنين تحقير و ستم. نتیجه شنیده ها مرا به اين نقطه مي رساند که اصل قضيه تفتيش عقیده بوده و مابقي اظهارات بازجوها پوششي بود که آنها مي خواستند در درون آنها ايليا را مورد تفتيش عقايد سخت قرار دهند و اين فرضيه را توأم با سخت ترین و وحشتبارترین شکنجه های مدرن و قرون وسطايي طی ماههایی که ايليا در زندان امنيتي و در اصل زندان عقيدتي ۲۰۹ بود ادا کردند.

نقطه تمرکز شکنجه های بازجوها بر اين بود که ايليا چیزهایی خاص را منکر شود و اينطور بگويد که اينها حقيقت ندارند يعني همان شگرد کهنه فيلمهاي اعتراف فرمايشي که من در اشتباه بودم و گناهکار و خطاکار و پشیمان اما به شکلي حاد که شرحش را مي گویم. بختي که ايليا در مستند کردن اين بازجويي های خوف انگيز و باورنکردني داشت برقراري ارتباط پنهاني او با بعضي زنداني های امنيتي و عقيدتي بود وقتي آنها خبرها را مي شنيدند وقتي فرصتي براي رساندن آن به بيرون پيدا مي کردند آن را بيرون مي دادند من هم به نوبه خودم تصميم گرفتم همه اين چیزها را به اطلاع عموم برسانم.

یکی از زندانی های آنجا که خیلی هم به خاطره نویسی علاقه داشت بعضی خاطرات خودش را و چیزهایی که درباره زندانی های دیگر می دید و می شنید می نوشت که بیشتر نوشته هایش شده بود اخبار و اتفاقات مربوط به ایلیا که او هم می گفت می خواهد آن مطالب را کتاب کند به شوخی به من می گفت که از کتاب تاریخخانه اشباح اکبر گنجی هم پرفروش تر می شود و می گفت به شوخی که اگر گنجی را جای منشی خودم استخدام می کنم و محسن سازگارا و علی افشاری و دکتر علیرضا نوری زاده را هم جای مشاوران خودم به استخدام می گیرم.

یک شانس ایلیا این بود که در مدتی از بازداشت یک دستگاه ضبط صوت ام پی تری در اختیار داشت و حتی بعداً دستگاه مجهزتری به دست او رسید و رابطه دوستانه ای با یک نگهبان هم داشت که از نظر هر زندانی یک فرصت گرانبهاست بر این پایه با وجود شدیدترین کنترل های امنیتی این فرصت فراهم شد که وضعیت ایلیا و بالاخص شکنجه های پی در پی و تفتیش عقاید و فشار ضد بشری و ضد دینی و ضد قانونی که درباره او وجود داشت به بیرون از زندان هم انعکاس پیدا کند که من وقتی بیرون آمدم اخباری از آن را در وبلاگها خواندم.

اولین بازجویی های ایلیا در مقوله چیزهایی بود که هم مسخره و هم نشانگر جهل بازجوها و از یک طرف ناراحت کننده بود که چطور در این عصر هنوز هم در نقطه ای از دنیا فردی را مانند دادگاههای قرون وسطی به همراه شکنجه های بی رحمانه مورد تفتیش عقاید قرار می دهند. سوال های مطروحه نمایانگر بالاترین سطح تفتیش عقاید و تجسس در اندیشه های یک انسان بود. من این قسمت را از روی نوشته هایی که با خودم از زندان بیرون آوردم می خوانم تا دقیق باشد.

(علمی را که می دانی از کجا آموخته ای؟ تو یا باید اقرار کنی شیطان هستی یا آمریکا و اسرائیل تو را آموزش داده اند یا بگویی علم لدنی داری اگر بگویی علم لدنی دارم یعنی ادعای پیغمبری کرده ای. باید اقرار کنی که خوابهایی که مردم می گویند درباره تو دیده اند دروغ است تو باید افکار تو را تغییر بدهی باید هویتت را عوض کنی و از افکار گذشته ات دست بکشی غیر از این وجود تو و نفس کشیدن تو برای حکومت اسلامی خطرساز و مضر است. تو باید کاری کنی که مردم و شاگردهایت تو را انکار نکنند با آنها حرف بزنی ما تعدادی از آنها را به داخل زندان یا یک سالن می آوریم با آنها حرف بزنی و کاری نکن که آنها در تو تردید کنند و رابطه شان با تو قطع بشود این چیزی است که حکومت اسلامی از تو می خواهد و اگر تو مردم را درباره خودت به تردید و بدبینی نیندازی و آنها را وادار نکنی که از اطرافت پراکنده شوند تعدادی از شاگردهای تو اعدام خواهند شد و تعداد زیادی از آنها به حبس های طولانی مدت خواهند رفت. کتابی را که نوشته ای نقد نکن و خودت مطالبش را رد کن باید کار را در همین سلول شروع و در همین سلول تمام کنی.

اموال تو [اموال همسر ایلیا] متعلق به حکومت اسلامی است اما اگر روزی تصمیم ما این باشد که از زندان بیرون بیایی حکومت احتیاج مالی تو را اگر ضروری باشد حل می کند و به اندازه کفایت به تو پول می دهد. چرا همان سال اول که سخنرانی هایت را شروع کرده بودی وقتی از تو پرسیده شد که آیا مسیح پشت سر امام زمان نماز می خواند نگفتی بله و طفره رفتی! تو باید همه گناهانی را که در زندگیت مرتکب شده ای برای ما بیان کنی و با صدای بلند و بصورت نوشته شده از خداوند طلب توبه کنی حتی اگر در زمان کودکی هم گناه کرده ای بنویس و بصورت نوشته شده طلب عفو و بخشش کن تو باید ادعا کنی خدا یا پیامبر خدا هستی یا بگویی امام هستی یا اقرار کنی و بنویسی که شیطان هستی باید اعتراف کنی که در آینده می خواسته ای اعلام کنی که مسیح هستی و قصد داشته ای در آینده دین مردم را عوض کنی. چرا به مردم گفتی نماز و قرآن بخوانند باید اقرار کنی که قصد تو از این کار چیز دیگری بوده است. سیر افکار و اعتقادات را از کودکی تا امروز توضیح بده. اگر روزی حکومت تصمیم بگیرد تو را از زندان آزاد کند تو نباید بنویسی و نباید بگذاری آثار تو منتشر کنند حق سخنرانی نداری تو حق نداری با شاگردهایت ارتباط داشته باشی خودت از مردم کنار بکش تا ما کاری با تو نداشته باشیم محل منزلت را برایت مشخص می کنیم و خانه ای را [خانه امن] در اختیارت می گذاریم. به پیروانت بگو حق ندارند از تو دفاع بکنند و به شاگردهایت بگو موسسه ها و انجمن و نشریه های خودشان را تعطیل کنند. تو باید اقرار کنی که افکار التقاطی داشته ای و اعتقادات گمراه کننده بوده است باید به همسرت و شاگردهای نزدیکت بگویی مطالب ما را از طرف تو به پیروانت منتقل کنند.)

ايليا چيزهاي زيادي نوشته بود که در چند بار جستجو و تفتيش سلول هر آنچه که نوشته بود به دست بازجوها ضبط شد يك روز آمدند و ما را از سلول بيرون کردند و به قسمت ديگري بردند وقتي برگشتيم ديديم که هيچکدام از نوشته هاي ايليا نيست بعداً که ايليا از نگهبان ها سوال کرد آنها خنديدند و گفتند اين چيزها را از بازجوهايت بپرس ما حق نداريم سر خود کاري کنيم يا جوابي بدهيم. بعد از اين اتفاق ها ما هم تصميم گرفتيم بخشي از وضعيت ايليا را در زندان بنويسيم تا هر کدام موفق شديم بتوانيم اين نوشته ها و صداهاي ضبط شده را بيرون ببريم يکي از زنداني هاي سياسي ديگر هم که مثل همه زنداني هاي ۲۰۹ که اتهامشان هر چه باشد مي گویند اقدام بر عليه امنيت ملي و تبليغ بر عليه نظام چند سلول آن طرف تر بود و با ايليا ارتباط داشت اين همان کسي بود که چند دقيقه قبل گفتم که به شوخي مي گفتم مي خواهم وضع ايليا در زندان را بنويسم و اسمش را بگذارم تاريخخانه ديوها و اکبر گنجي را هم به شوخي مي گفتم منشي خودم کنم. من به او مي گفتم اصغر گنجي و مقصودم اين بود که تو خيلي مانده تا بشوي اکبر گنجي به هر حال او هم اصرار داشت که همه جزئيات مطالب مربوط به ايليا را بنويسد ولي درباره کتاب تاريخخانه ديوها و پرفروش شدن و پولدار شدن شوخي مي کرد. ايليا از دو سه طريق با او هم مربوط بود و چيزهايي را به او مي داد من جمله از طريق سطل زباله که بيرون از سلول بود و اتاق هواخوري. بعد از حدود يك ماه و نيم ايليا مجاز شده بود به اتاق هواخوري برود اتاق هواخوري دو نوع است يك نوع اش اتاق کوچک و حدود ۷-۸ متر است با سقفي از يك شبکه آهني و ديواري بلند که تنها حسنش براي من همين بود که فرصتي پيدا می شد براي دقايق نگاهي به آسمان کني يا با ديوارنويسي با ديگر زنداني ها پيغامی رد و بدل کنی گوشه اين اتاق هواخوري و در قسمت بالاي آن يك کندوي کوچک زنبور بود که اگر فرصت بشود از آن هم خاطره اي دارم و تعريف مي کنم.

حالا که اين فيلم را ضبط مي کنم مطمئن نيستم که چه چيزهايي را مي شود گفت چون بعضي حرفهاي من ممکن است براي زنداني ها مایه دردسر شود يا کارهايي که آنها براي ايليا يا ايليا براي آنها به انجام مي رساند را فاش کند به همين خاطر تلاشم اين است چيزهايي که احتمال دارد زنداني هاي ديگر را در خطر بيندازد بازگو نکنم و هر وقت شرايط از هر نظر عادي شد باز هم حضور دارم و چيزهايي را که امروز نگفتم به همين صورت خواهم گفتم.

آنچه در اين فيلم مي گويم حقايق است که به شخصه شاهد آن بوده ام و در زمان وقوع آنها را ثبت کرده ام و همچنين بعضي زنداني هاي ديگر بالاخص يکي از زنداني هاي ۲۰۹ و نگهباني که رابطه معنوي عميقي با ايليا داشتند گواه راستي آن هستند. شرحي که در مقوله بازجويي هاي ايليا از خود او يا زنداني هاي ديگري در اتاق ملاقات عمومي يا مکانهاي برخورد ديگر مي شنيدم شگفتی آور و بي سابقه و باورنکردني بود و پيش از آن شبیه اين اخبار را به شخصه در باره هيچ زنداني امنيتي نشنیده بودم ترور رواني ايليا آنقدر گسترده بود که خبر آن به خيلي زنداني ها رسیده بود اما آنها نمي دانستند ايليا چه کسي است. نگهبان هاي زندان گاه و بيگاه که او در سلول نبود براي استحمام رفته بود يا دستشويي يا به بازجويي حرف هاي عجيبي در موردش مي زدند مي گفتند که او قدرت هاي عجيبي دارد و دهها هزار مريد و اسمش رام الله است و دستگاههاي امنيتي و اطلاعاتي سالهاست که دنبالش هستند و براي دستگيري او بسيج شده اند. وقتي هم که خودش در سلول بود او را تخریب مي کردند به او مي گفتند ديوانه جادوگر بيمار رواني و دروغگو و برایش با مسخرگی دعا مي خواندند که خدا شفایت بدهد و از او کارهاي عجيب و غريب مي خواستند سوال مي کردند اما همه اش با مسخرگی. ظاهر اينطور نشان مي داد که قصد بايکوت او را داشتند اما استثنائاتي هم بود به طور مثال ايليا يکبار براي يکي از نگهبان های زندان کاري کرد نگهبان مسئله اي داشت و خيلي گرفته و ناراحت بود ايليا در گوشي چيزي به او گفت و او با نابوري و خنده اي تلخ از ايليا جدا شد اما چند روز بعد يکدفعه رابطه او با ايليا صميمانه و عميق شد. شبفت نگهبان های ۲۰۹ به طور دائم عوض مي شود و اگر متوليان که به وسيله دوربين هاي مدار بسته داخل سالن ها را رصد مي کنند متوجه رابطه دوستانه نگهباني با يك زنداني شوند به او مظنون مي شوند و اگر شکشان بيشتر شود برنامه او را عوض مي کنند به همين خاطر آن نگهبان سعي مي کرد کسي از رابطه اش با ايليا بويي نبرد.

از ساير زنداني ها به گوشمان مي رسيد که در تاريخ زندان امنيتي کسي به اندازه او بازجويي و تفتيش عقیده نشده چند بار که برگه هاي بازجويي خودش را به سلول آورد و خواندم آن سوال ها براي غيرقابل باور بود گویا دو هزار سال قبل است شبیه دادگاههاي قرون وسطايي تفتيش عقايد از ريزترين افکار و دیدگاهها از خواب هايي که خودش و بقيه ديده بودند از فکرهاي مردم و از مسائل خصوصي مردم از نيات خيلي خصوصي و انگيزه هاي دروني و از هر مقوله ديگري که از مسائل عقيدتي و مربوط به اعتقادهاي شخصي خود او يا مردم مي بود.

او روزی چند بار خونريزي داشت گاهي ناگهان از گوش و بينی خونريزي داشت او ايل نگهبان ها تا داخل دستشويي تعقيبش می کردند تا اطمینان حاصل بکنند که استفراغ خوني دارد يك وقتهايي هم همينطور که عادي نشسته بود ناگهان مثل کسي که دچار تهوع شده دهانش را می گرفت و دهانش پر از خون می شد بيشتر اوقات لباس هایش خوني بود بالاخص اوقاتي که از

بازجویی می آمد. موضوع خونریزی هایش را خیلی از زندانی های ۲۰۹ دیده بودند شنیده بودیم که چند وقت پیش تحت تزیینات مشکوکی بوده و فشارها و شکنجه های زیادی را تحمل کرده تا بلکه بازجوها بتوانند از او فیلمی تهیه کنند یکی از زندانی ها که در يك زمان و در اتاق کناری ایلیا بازجویی می شد می گفت فهمیده در جلسه بازجویی او تحت شکنجه های مرگباری بوده است می گفت در اتاقی که من در آن بودم نیمه باز بود و بازجویم به اتاق دیگری رفته بود و من مشغول نوشتن برگه بازجویی بودم که از کنار در باز دیدم که او را چندین مرتبه به دستشویی بردند و صدایش را می شنیدم. او می گفت که خودم شنیده ام که به ایلیا می گفتند بعنوان چک سفید به نظام اسلامی و بعنوان امانتی به حکومت اسلامی فیلمی ضبط کند و در آن به تخریب کردن و محکوم کردن شخص خودش دست بزند می گفت داشتند متن هایی را به او می دادند تا جلوی دوربین بگوید او صدای بازجوها را شنیده بود که می گفتند اگر فیلم را ضبط نکنند شاگردها و پیروان او با اعدام و حبس های سنگین روبرو هستند و همسر و شاگردهای نزدیکش اعدام می شوند. می گفت در همان جلسه بازجویی ایلیا چند بار خون استفراغ کرده و او را دستشویی بردند تا خونهایش را بشوید و برای ادامه بازجویی آماده شود و چنین اخباری از زندانی های دیگر هم به روایتی شبیه هم شنیده می شد می گفتند ایلیا به حکومت اسلامی تعهد داده که شکنجه ها را افشا نکند و حتی از تعهدهایش به حکومت اسلامی این بوده که هر وقت لازم شد در تلویزیون یا پشت دوربین و به طور علنی به تخریب کردن خودش دست بزند و همه اخبار واقعی و چیزهایی را که ما در باره رفتارهای او می دانستیم و ملاقاتی ها می گفتند و در سایتهای اینترنتی هم منتشر شده است و به رسانه های خبری بین المللی هم رسیده بود انکار کند و بگوید اینها دروغ است. قرار بود در قبال چنین کارهایی حکومتیان از اعدام شاگردها و همسر و بعضی دیگر از پیروان ایلیا صرف نظر کرده و اتهام الحاد و بدعت را از او و شاگردهایش بردارند. بعد از آزادی از زندان خبر مفصل چک سفید دادن به حکومت اسلامی و مسئله فشارها و شکنجه های بازجوها را برای ضبط فیلمی که متن آن را بازجوها داده بودند از وبلاگ ها و سایتهای اینترنتی دیدم خیلی امیدوارکننده بود که هزارها سایت و وبلاگ در اینترنت برای دفاع از ایلیا راه اندازی شده بود. در بیرون از زندان وقتی با بعضی از شاگردهای ایلیا دوست شدم متوجه شدم که تعداد زیادی گروههای مختلف مخفیانه در ایران و خارج برای دفاع از ایلیا دست به کار شده اند و مشی هر کدام از این گروهها با بقیه فرق دارد.

مسئله شکنجه و فشار و اجبار برای دادن چک سفید به حکومت اسلامی و ضمانت دادن به نظام اسلامی را کمی جلوتر برویم توضیح مفصل تری می دهم.

من نفهمیدم استفراغ های خونی و خونریزی های ایلیا به طور دقیق از چه وقت آغاز شد اما از خودش شنیدم مدت کوتاهی بعد از آمدنش به زندان بوده. این خونریزی ارتباط مستقیمی با مقوله توافق ایلیا با حکومت اسلامی داشت و درخواست آمرانه ای که حکومت اسلامی از او داشت مبنی بر ضبط فیلم که در آن او می بایست به تخریب و محکوم کردن خودش بپردازد. در مدتی که من با ایلیا بودم هر روز خبر جدیدی در باره او به گوشمان می رسید یا از نگهبان ها یا خودش یا از دیگر زندانی ها. بعضی از زندانی هایی که چند روز با او بودند می گفتند که از ما خواسته شده برای تخفیف در مجازاتمان در باره ایلیا مطالب مشخص شده ای را بگوییم به طور مثال بگوییم کفر می کند در حالیکه او باخداترین فردی بود که ما در عمر خودمان دیده بودیم او اصلاً مدعای مذهبی بودن نداشت ولی همه حرفها و کارهایش در باره خدا بود حتی وقتی از فکر حرف می زد باز هم مسئله یک طوری به خدا برمی گشت. قبل از آزادی از حبس بازجوها برای عوام فریبی و تبلیغات که مثلاً ما با ایلیا خوشرفتاری کرده ایم چند روزی او را به بند عمومی ۲۰۹ بردند شنیدم بعد از رفتن به آن بند در آنجا نماز جماعت راه انداخته است و آنها هم خود او را بعنوان امام جماعت انتخاب کرده اند. به ایلیا چند بار گفته بودند که تیرباران می شوی و خواسته بودند او را اعدام کنند به همین دلیل او چیزهای زیادی را به وسیله زندانی ها به خارج از زندان می فرستاد من هم تا جاییکه توانم بود چیزهایی را که او گفت می نوشتم و پنهانی از هر راهی بیرون زندان می فرستادم آخر هم قسمتی از اینها را به وسیله از زندان بیرون آوردم.

در شروع بازداشت یعنی دوره اوج شکنجه ها که شنیدم خونریزی های شدید از همان زمان آغاز شده محل بازداشت ایلیا جایی بود که ما به آن آخر دنیا می گفتیم در آنجا چند زندانی عرب هم بودند که بیشتر وقت سرشان به دعا و نماز بود آنها از شکنجه های ایلیا باخبر شده بودند و چون اسم ایلیا را نمی دانستند او را ان الله مع الصابرين (یعنی خداوند با صابرين است) صدایش می زدند و این در آنجا شده بود اسم ایلیا یکی هم به او می گفت مع الله یعنی کسی که خدا با اوست.

الان يك خاطره ای یادم آمد. در سلولی که با ایلیا بودم او قفل سلول را باز کرد و البته او کاری نکرد فقط خوابش را برایم تعریف کرد که در آن خواب قفل سلول را برایش باز کرده بودند بعد سرش را روی در سلول گذاشت و یواش با مشت به در ضربه زد و در راحت باز شد احتمالاً همه کسانی که بعداً به آن سلول رفته اند این موضوع را می دانند آن سلول احتمالاً تنها سلولی بود که در آن باز شده بود. سلولی که می گویم شماره اش است اگر این فیلم يك وقتی در جایی پخش می شود که نگهبان ها یا مسئولان زندان می توانند آن را ببینند می توانند بروند و ببینند که من درست می گویم یا خیر. يك بار یکی از نگهبانها این موضوع را فهمید اما عکس العملی نشان نداد و من شك کردم و گفتم شاید آنها به طور عمد قفل این در را خراب

کرده اند تا تو بخوای فرار کنی و در فرار تیراندازی کنند چون که بنا به وضعیتی که او داشت چنین اتفاقی خیلی عادی بود چون بازجوها چند بار او را ترغیب کردند که خودکشی کند از طرفی اخباری که به او می دادند یا ظلم هایی که در حق او می کردند یا شکنجه هایی که بیشترمان از آن مطلع بودیم می توانست هر زندانی را با هر میزان قدرت روحیه وادار به خودکشی کند. یک بار خبر دادند پسرش را که دو سالش بود زده اند. اما این مستقیم نبود یا صدای گریه شاگردها را به گوشش می رساندند طوری که مثلاً زیر شکنجه اند که شاید فقط یک صدای ضبط شده بود و شاید هم حقیقت داشت صدای همسرش را پخش می کردند که به طور مثال با او مکالمه ای خصوصی داشته است و بعد از چنین فشارهایی جلسه بازجویی آغاز می شد.

قرآن زنده است و حرف می زند

ایلیا در هر مکانی که توانسته بود در حمام در راهرو و حتی روی صندلی بازجویی آیه هایی از قرآن را نوشته بود بعضی ها را به فارسی نوشته بود مثل خدا با من است یا به عربی. این یصبرکم الله فلا غالب لکم (یعنی اگر خدا شما را یاری کند هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد) بنصرالله یبصر من یشاء (یعنی هر که را بخواهد یاری می کند) الله مولکم (یعنی خداوند مولای شماست) یختص برحمته من یشاء والله ذوالفضل العظیم (یعنی رحمت خود را به هر کس بخواهد مخصوص می گرداند و خداوند دارای بخشش بزرگ است). این آیه ها را بیشترشان را بعدها متوجه شدم در استخاره های ایلیا آمده بود و او اینها را که می گفت جوابهای خدا هستند هر جایی ممکن می نوشت. ایلیا روی دیوارها به جز آیه های قرآن چیزهای دیگری هم می نوشت مثل سوال هایی برای فکر کردن و جمله هایی که سایرین را به فکر کردن وادار کند. او یکسره تفکر می کرد و به بعضی از زندانیان هم روشهای تفکر را نشان می داد فکر می کنم الان به آنها هم بگویند بیایند و فیلم ضبط بکنند اگر خیلی نترسیده باشند می آیند و ضبط می کنند بعضی هایشان را خیلی ترسانده بودند تا جایی که جرات نمی کردند با ایلیا حرف معمولی بزنند. به آنها نشان می داد که چطور با کمک گرفتن از روشهای گوناگون فکر کردن مسائل مختلف را حل کنند او از هر راهی آموزش می داد روی کاغذ می نوشت و در زباله دانی که در دستشویی بود می انداخت و پشت سر او زندانی هایی که قرار می شد این کاغذها به دستشان برسد یا پیغام ها را رد و بدل کنند فی الفور بعد از او کارتهایشان یعنی کارت دستشویی و حمام را به بیرون از سلول می انداختند و به دستشویی می رفتند و از زباله دانی پیغام های ایلیا را برمی داشتند حداقل او با دو نفر این کار را می کرد. قبل از این گفتم که یکی از زندانی های مجاور ما منصور اسانلو بود کسی که در بیرون مقام قهرمان مبارزات کارگری را داشت و بیشتر شبکه های ماهواره ای در باره او حرف می زدند می گفتند که برای او روز جهانی هم اسم گذاری کرده اند. منصور مبارزی با روحیه بود و به بقیه هم روحیه می داد شایع بود که او را هم اذیت و آزار کرده اند حتی زندانی ها می گفتند به خاطر ضرب و شتم ها ساق پاهایش کبود شده و چشمش ضربه دیده و می خواستند زبانش را ببرند البته شکنجه های منصور اسانلو به هیچ وجه و از هیچ نظر با شکنجه های ایلیا قابل قیاس نبود این اتفاق یک مرتبه برای منصور افتاده بود اما آزارهای خیلی بدتر و شدیدتر سهم هر روز ایلیا بود. یک چیزی از آقای اسانلو خاطر می رسد گفتم که منصور اسانلو از خواندن روزنامه محروم بود و زمان کمی بود که ایلیا را آورده بودند کنار سلولی که منصور اسانلو آنجا بود و این در زمانی بود که بعد از ماهها شکنجه و فشار و آزار و اذیت و بعد از اینکه خبر شکنجه ها و خونریزی های شدید ایلیا در سایتها منتشر شده بود بازجوها برای عوام فریبی شروع کرده بودند به خوش رفتاری با ایلیا و ایلیا روزنامه هایی را که برایش می آوردند می برد و در زباله دانی می گذاشت و پشت سر او بلافاصله منصور اسانلو که با شوق برای روزنامه کمین زده بود کارت دستشویی را بیرون می انداخت و به دستشویی می رفت و روزنامه ها را از سطل زباله بیرون می کشید و داخل شلوارش می کرد و می برد سلول. من نمی دانم حالا که دارم اینها را ضبط می کنم آیا با گفتن این چیزها اتفاقی برای آقای اسانلو نمی افتد. فکر نمی کنم اتفاقی بیفتد.

در همان زمان کوتاه خوش رفتاری با ایلیا که در اواخر دوره بازداشت او بود رفتار بازجوها با ایلیا متفاوت شد که مهمترین علت آن درز خیر شکنجه ها و خونریزی های او در سایتها و خیرگزاری ها بود. آن چند روز یک سری امکانات در اختیار ایلیا گذاشته بودند و می خواستند کاری کنند که وضع او یا انعکاس احوال او در بیرون بدتر از این نشود. متولیان امنیتی امکان تماس های بیشتری را با بیرون از زندان و همسرش که آخرین هفته های بارداری را می گذراند فراهم کرده بودند حتی به او ام پی تری پلیر دادند که به موسیقی مورد علاقه اش که صداهای پرندگان و صداهای طبیعت بود گوش کند اما با بهره گیری از همان دستگاه و دستگاه شبیهش که قبلاً از طریق یک زندانی به او رسیده بود خیلی از صحبت های بازجویان ضبط شده بود و بعضی از زندانی ها هم این صحبت ها را شنیده بودند مثل خود من. از همان صحبت ها معلوم بود که چه اتفاقی در اتاق بازجویی می افتاده بارها جلسه قطع می شد تا اینکه ایلیا برود در دستشویی و خونهایی که از گوش و بینی اش آمده را بشوید و دوباره به اتاق برگردد یا از صدای بازجوها اینطور معلوم بود که ایلیا ناگهان خون بالا می آورد و جلسه قطع می شود. بازجوها شاگردها و پیروان او را به اعدام تهدید می کردند و امرانه به ایلیا می گفتند برای رفع تهدید تن به خواسته آنها بدهد عکس های خانوادگی و عکس همسر و کودکش و عکس شاگردها و بعضی نامه های خصوصی مردم را مورد تمسخر

قرار می دادند و مشخص بود که دست به دست می گردانند سپس قسم می خوردند که همسرش را که باردار بود اعدام می کنند و برای رفع تهدید به او می گفتند باید علیه خودش در مطالب مورد نظر آنها حرف بزند و طوری حرف بزند که افکار عمومی را به حمایت نکردن و خالی کردن پشتش وادار کند. من نمی خواهم متن این صداها را بازگو کنم نمی دانم خود ایلیا با این کار موافق هست یا نه اما همین الان دی وی دی آن را با خودم دارم و می توانید همین را هم روی فیلم بریزید چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است. سند به این محکمی چه احتیاجی به توضیح دارد این صداها که به اندازه چند تا سی دی است و همه را روی یک دی وی ضبط کرده ام هم مربوط به ایلیا است هم بازجوها و هم بعضی از زندانی های آنجا که خاطرات خودشان را تعریف می کنند. اما در هفته های آخر خود بازجوها به دلیل آن عوام فریبی و تبلیغ کردن یک دستگاه mp4 را که خیلی پیشرفته تر و قوی تر از mp3 است را اجازه دادند همسر او از بیرون زندان تهیه کند و به او بدهد. یک تحلیل من از این وضعیت غیر عادی یعنی دادن یک ابزار به طور کامل ضد امنیتی که می توانست کل امنیت زندان ۲۰۹ را زیر سوال ببرد این بود که بخشی از حکومت قصد داشتند از ایلیا حمایت بکنند و می خواستند با این ابزار او بتواند صحنه ها یا صداها را مربوط به بازجویی خودش را مستند کند اما این تحلیل درست نبود چرا که مسئولان ارشدی که ایلیا را می شناختند از خوف جوسازی های مربوط به ایلیا از موضوع کناره گیری کرده بودند. شنیده بودم که ایلیا قبل از بازداشتش با بعضی مقامات ارشد و متولیان حکومتی ملاقاتهایی داشته است و از آنها خواسته است که برای حل مسئله مردم و جوانان اقداماتی کنند.

این دستگاه حتی از فاصله خیلی دور هم می توانست ضبط کند و خیلی امکانات داشت. این دستگاه خیلی پیشرفته را خیلی از زندانی های ۲۰۹ که بعضی هایشان زندانی های معروف سیاسی هستند دیده بودند یا صدایشان را با آن ضبط کرده بودند همه نگهبان های شیفت هم آن را دیده بودند و تعجب می کردند که چطور این را در اختیارش گذاشته بودند شنیدم قبل از آزادی ایلیا همه صداها و احتمالاً تصاویر را پاک کرده بودند اما بعد از اینکه از زندان بیرون آمده بود ظرفیت آن را که فکر می کنم در حدود شصت گیگا بایت ظرفیت داشت یکی از شاگردهای او بازیافت کرده بود و از داخل آن بیش از دویست سیصد ساعت صدا و مقدار زیادی تصویر بیرون آورده بود.

متن جلسه های بازجویی او بسیار خوف انگیز و شبیه فیلم های قرون وسطایی یا فیلم های بازجویی در بازداشتگاههای شوروی یا آلمان بود سوال های بازجویی هایش به طور دقیق شبیه دادگاههای تفتیش عقیده قرون وسطایی بود من شنیده بودم که ایلیا شکنجه تابوت و قفس هم شده اما این را خودش نگفت یک بار هم که پرسیدم سکوت کرد و گفت مگر چنین چیزی هم هست؟ از این جواب به ذهنم رسید که شکنجه تابوت هم شده چون به طور کامل تلاشش این بود که بدون دروغ گفتن به قرارهایی که با حکومت گذاشته بود یعنی افشا نکردن اتفاقات و چیزهایی از این قبیل عمل کند البته من دیگر شکنجه های ایلیا را آنقدر شدید دیدم که حتی با شکنجه تابوت هم قابل قیاس نبود.

ایلیا به طور تقریبی همه شبانه روز را اشتغال به تفکر داشت و گاهی هم قرآن می خواند یا چیزهایی می نوشت تعداد زیادی قلم جمع کرده و طوری در چندین محل سلول گذاشته بود که قابل دسترس سایرین نباشد می گفت برای زندانی های بعدی قلم ها را می گذارد چون داشتن قلم برای بیشتر زندانی های امنیتی تا زمانی معلوم ممنوع بود مگر اینکه بازجوها امکان در اختیار داشتن قلم را برای یک زندانی به افسرنگهبان می نوشتند.

تا جایی که یادم هست ایلیا در یک بمباران خبری بود هر روز خبرهایی به او می دادند از راههای مختلف از بازجوها گرفته تا نگهبان تا تماس های تلفنی با همسرش و حتی مسئولان که گاهی به زندان آمده و او را می دیدند یا افراد ناشناسی که برای ملاقاتش می آمدند و ما احتمال می دادیم از متولیان حکومتی باشند. همچنین خانواده بعضی از زندانی ها خبرهایی مربوط به او را در سایتها خوانده و از این طریق هم او از شرایط بیرون باخبر می شد البته خیلی خبرها ابزار جنگ روانی و شکنجه روانی بود اما مهمترین منبع خبری او به قول خودش خوابهایی بود که می دید. او همانطور نشسته خوابش می برد و خواب می دید و بعد بلند می شد و آن را می نوشت اعتماد و اعتقاد خیلی زیادی به خوابهایش داشت انگار که آن خوابها اتفاق افتاده هر چیزی هم که به نقل از خوابهایش به ما می گفت که البته کم پیش می آمد بگوید راست از آب در می آمد و رخ می داد از بعضی از زندانی های دیگر هم اگر فرصت می شد در مقوله خوابهایشان سوال می کرد جالب این بود که آن دو سه نفری که از آنها می پرسید خوابهایی مربوط به ایلیا داشتند.

وقتی راهی نداشت صحت خبری را که به گوشش می رسید بداند به کلام الله متوسل می شد بالاخص در مورد برخی خوابهایی که می دید اینطور عمل می کرد و آنها را با مراجعه به قرآن تفسیر و تعبیر می کرد. او می گفت «اینها جوابهای خداست» روش منحصر به فردی برای برخورد با این آیه ها داشت این روش به طور کامل تصادفی و شانسی بود فی الواقع او در برابر بعضی از خبرها یا بعضی از خوابهایی که می دید استخاره می کرد استخاره هایی که می کرد جوابهایش خیلی دقیق و بجا و با تناسب و با ربط بود به قلب هدف می زد و خطا نمی رفت دوسه بار هم این کار را برای یکی دو زندانی کرد که جوابها آنقدر گویا و با ربط و با دقت بودند که حیرت و احساس اعجاز را در انسان سبب می شدند. آیه هایی که در پاسخ به

این خوابها و خبرهای شاخص می آمد را او می نوشت و در زمانهای تماس تلفنی به همسرش هم می گفت نمی دانستم آنها می خواستند با این آیه ها و خوابها چکار کنند من تعداد زیادی از این خوابها و آیه ها را نوشتم چون هر از چند گاهی نگهبان ها به سلول می آمدند و هر چه که ایلیا نوشته بود را می بردند و حتی روی دیوارها را هم می خواندند و نوشته های او را که بیشتر متشکل از آیه های قرآن بود پاک می کردند. در آخر این صحبت آیه هایی را که مربوط به استخاره های ایلیا در برابر اخبار و اذیت های بازجوها بود می گویم.

از کارهایی که ما گاهی انجام می دادیم محاسبه احتمال ریاضی و آماری آمدن این آیه های مستقیم و خیلی دقیق بود یعنی از نظر آماری چقدر احتمال داشت که چنین پاسخی بیاید بیشتر محاسبه ها نشان می داد که احتمال آن با این روش کار آنقدر بعید و دور بود که چاره ای نمی گذاشت جز اینکه فکر کنی قرآن یک کتاب به طور کامل زنده شنوا و بینا و پاسخ دهنده است و مثل یک کامپیوتر آسمانی با دقت محض به سوال ها جواب می دهد.

یک اتفاق بسیار جالب این بود که در هر مقطعی از زمان فقط یک نوع آیه و با یک مضمون کلی می آمد به طور مثال در یک مقطع چند روز و پشت سر هم بیشتر آیه هایی که می آمدند از موضوع مستجاب شدن دعا بود چند روز دیگر پشت سر هم و به همان سیاق آیه ها می گفت که مولای شما خداست و یک سری پشت سر هم از آیه ها و جوابها در باره مکر دشمنان و منافقان بود. یک سری با حجم و تنوع از آیه های پشت سر هم در چند روز از مقوله نجات بود سری های دیگر تا آنجایی که می دانم درباره فیض و رحمت و برکت خدا بود در باره این که خداوند به هر کس بخواد و هر چیزی را که بخواد می بخشد یک گروه دیگر آیه هایی بود که به طور حتم کلمه نصر یعنی حمایت و توفیق الهی در آنها بود اینها هم خیلی زیاد و متنوع و خیلی حیرت آور بودند حیرت و شگفتی وقتی بیشتر می شد که او با روش کلمه ای این کار را می کرد یعنی بصورت تصادفی و در پاسخ به یک خواب یک کلمه از بین صدها هزار کلمه می آمد و این کلمه به طور دقیق همان چیزی بود که باید می آمد. گاهی او برای آنکه یک خواب مهم را معنا کند و جوابی از قرآن بگیرد مدت زیادی در حالت سجده بود و قرآن می خواند و گریه می کرد و آنگاه وارد قرآن می شد چند بار که او در حالت سجده بود قرآن می خواند و با خداوند حرف می زد یکی از نگهبانها پشت سلول می آمد و می ایستاد من فکر می کردم که او دارد صدای ما را ضبط می کند تا بتواند مونتاز کند یا اینکه به مسئولین خودش گزارش بدهد چون چند بار دیده بودم که در مواقعی که ایلیا قرآن را با گریه می خواند آنها فی الفور سروکله شان پیدا می شد و صدایش را ضبط می کردند. برپایه شناخت قبلی از روش کار اینها احتمال داشت اینها از چنین صداهایی بخواهند به صورتی که قصد دارند استفاده کنند چون که این اتفاق در باره یکی از زندانی های دیگر افتاده بود. یک بار پرسیدم که چرا وقتی قرآن می خوانی یا ذکر می گویی گریه می کنی؟ گفت اگر پدری چند تا بچه داشته باشد و هر بار به او خبر دهند که یکی از فرزندان را کشته اند چکار می کند؟ گفتم مگر تو چند تا بچه داری مگر بلائی سر بچه هایت آورده اند؟ گفت من هزاران بچه دارم که خودم آنها را زنده کرده ام و پرورش داده ام اما این ظالمان دروغگو دارند آنها را می کشند قلب و ایمان آنها را می کشند و انسان بدون ایمان مرده است. او شاگردهایش را می گفت. گفت من آنها را به خدا پیوند زده ام اما اینها دارند پیوندها را قطع می کنند و کسی که رابطه اش با خدا قطع شود مرده است. واقعاً همینطور هم بود هر وقت خبر بدی درباره شاگردهایش به او می رسید او سجده می کرد و در سجده قرآن می خواند و با دعا گریه می کرد.

کلمه هایی هم که در هر برهه زمان می آمد مثل همان آیه های هم خانواده و مثل هم بود به طور مثال در یک سلسله از این کار و پشت سر هم کلمه نجات می آمد یا کلمه نصر یعنی حمایت و توفیق الهی یا کلمه استجاب.

این آیه هایی که می خوانم آیه هایی است که در استخاره های ایلیا بود وقتی که او از همه راهها دستش کوتاه می شد و هیچ راه دیگری نداشت در برابر خبرهای بسیار بدی که به او می دادند یا وقتی که خوابی می دید و راه دیگری برای تفسیر نبود از قرآن سوال می کرد من همه آن استخاره ها را نوشتم و زندانی های دیگری هم بودند که می نوشتند همه آنها هم یک بار روی دستگاه امپی تری ضبط شده بود ولی چیزهایی که من نوشتم اینها بود فکر کنم این آیه ها را خود بازجوها هم خبر داشتند چون او اینها را در هر تماس کوتاه تلفنی که می شد به همسرش می گفت. من نمی دانستم که این آیه ها چه استفاده ای دارند و آیا او فقط بر این پایه که همسرش باردار و تحت فشار و شکنجه های روانی شدید بود اینها را به او می گفت تا مثلاً به او دلداری و قوت قلب بدهد اما بعداً که بیرون آمدم متوجه شدم که دلایل دیگری داشته است. من آیه ها را به فارسی می گویم ولی اسم سوره و آیه را هم می گویم. اگر خواستید عربی آن را هم از قرآن بیورید.

[به یاد آورید] زمانی را که پروردگار خود را به فریاد می طلبیدید، پس دعای شما را اجابت کرد که: من شما را با هزار فرشته پیاپی، یاری خواهم کرد.

إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ . انفال (۹)

پس، پروردگارش دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود که]: من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن، که همه از یکدیگرید، تنباه نمی‌کنم.

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتِي بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ. آل عمران (۱۹۵)

پس، پروردگارش [دعای] او را اجابت کرد و نیرنگ آنان را از او بگردانید. آری، او شنوای داناست.

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. یوسف (۳۴)

و هنگامی که با جالوت و سپاهیان‌ش روبرو شدند، گفتند: پروردگارا، بر [دل‌های] ما شکیبایی فرو ریز، و گام‌های ما را استوار دار، و ما را بر گروه کافران پیروز فرمای.

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبَّتْ أَعْدَامُنَا وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. بقره (۲۵۰)

جز آزاری [اندک] هرگز به شما زیانی نخواهند رسانید، و اگر با شما بجنگند، به شما پشت نمایند، سپس یاری نیابند.

لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ. آل عمران (۱۱۱)

و خدا آن [وعده پیروزی] را، جز مزدهای برای شما قرار نداد تا [بدین وسیله شادمان شوید و] دل‌های شما بدان آرامش یابد، و پیروزی جز از جانب خداوند توانای حکیم نیست.

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. آل عمران (۱۲۶)

اگر خدا شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد، و اگر دست از یاری شما بردارد، چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد؟ و مومنان باید تنها بر خدا توکل کنند.

إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ. آل عمران (۱۶۰)

و این [وعده] را خداوند جز نوبدی [برای شما] قرار نداد، و تا آنکه دل‌های شما بدان اطمینان یابد، و پیروزی جز از نزد خدا نیست، که خدا شکست ناپذیر [و] حکیم است.

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. انفال (۱۰)

و به یاد آورید هنگامی را که شما در زمین، گروهی اندک و مستضعف بودید. می‌ترسیدید مردم شما را برابیند، پس [خدا] به شما پناه داد و شما را به یاری خود نیرومند گردانید و از چیزهای پاک به شما روزی داد، باشد که سپاسگزار ی کنید.

وَأذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. انفال (۶۲)

اگر او را یاری نکنید، قطعاً خدا او را یاری کرد: هنگامی که کسانی که کفر ورزیدند، او را بیرون کردند، و او نفر دوم از دو تن بود، آنگاه که در غار بودند، وقتی به همراه خود می‌گفت: اندوه مدار که خدا با ماست. پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد، و او را با سپاهیان که آنها را نمی‌دیدید تایید کرد، و کلمه کسانی را که کفر ورزیدند پست تر گردانید، و کلمه خداست که برتر است، و خدا شکست ناپذیر حکیم است.

إِنَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. توبه (۴۰)

گفت: ای قوم من، چه ببینید، اگر [در این دعوا] بر حجتی روشن از پروردگار خود باشم و از جانب خود رحمتی به من داده باشد، پس اگر او را نافرمانی کنم چه کسی در برابر خدا مرا یاری می‌کند؟ در نتیجه، شما جز بر زیان من نمی‌افزایید.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَيَّ بَيِّنَةً مِنْ رَبِّي وَأَتَانِي مِنْهُ رَحْمَةٌ فَمَنْ يُنصِرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ. هود (۶۳)

و به کسانی که ستم کرده اند متمایل مشوید که آتش [دوزخ] به شما می‌رسد، و در برابر خدا برای شما دوستانی نخواهد بود، و سرانجام یاری نخواهید شد.

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ. هود (۱۱۳)

همان کسانی که بناحق از خانه هایشان بیرون رانده شدند [آنها گناهی نداشتند] جز اینکه می‌گفتند: پروردگار ما خداست. و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد، و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست ناپذیر است.

الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بغيرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيُنصِرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ. حج (۴۰)

[نوح] گفت: پروردگارا، از آن روی که دروغ‌زن خواندند مرا یاری کن.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ. مؤمنون (۲۶)

گفت: پروردگارا، از آن روی که مرا دروغ‌زن خواندند یاریم کن.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ. مؤمنون (۳۹)

این را عمداً دو باره گفتم چون پشت سر هم و از دو جای قرآن آمد. خیلی از این آیه‌ها بلافاصله و مکرر با آیه‌های شبیه خود تأیید می‌شدند.

هر که را بخواهد یاری می‌کند، و اوست شکست ناپذیر مهربان.

بِنصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ. روم (۵)

به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند، و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است، پدید آوردیم، تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان، او و پیامبرانش را یاری می‌کند. آری، خدا نیرومند شکست ناپذیر است.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقَومَ النَّاسَ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ. حدید (۲۵)

بگو: چه کسی شما را از تاریکیهای خشکی و دریا می‌رهاند؟ در حالی که او را به زاری و در نهان می‌خوانید: که اگر ما را از این [مهلکه] برهاند، البته از سپاسگزاران خواهیم بود.

قُلْ مَنْ يُجِيبُكَ مِنَ ظِلْمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُوهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ. انعام (۶۳)

بگو: خداست که شما را از آن [تاریکیها] و از هر اندوهی می‌رهاند، باز شما شرک می‌ورزید.

قُلْ اللَّهُ يُجِيبُكُمْ مِنْهَا وَمَنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ. انعام (۶۴)

پس او را تکذیب کردند، و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند نجات دادیم، و کسانی را که آیات ما را دروغ پنداشتند غرق کردیم، زیرا آنان گروهی کور [دل] بودند.

فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِّ وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ. اعراف (۶۴)

پس او و خانواده اش را نجات دادیم.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ. اعراف (۸۳)

پس هنگامی که آنچه را بدان تذکر داده شده بودند، از یاد بردند، کسانی را که از [کار] بد باز می‌داشتند نجات دادیم، و کسانی را که ستم کردند، به سزای آنکه نافرمانی می‌کردند، به عذابی شدید گرفتار کردیم.

فَلَمَّا نَسُوا مَاذُكُرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَدَابِ بَنِيْسَ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ. اعراف (۱۶۵)

او کسی است که شما را در خشکی و دریا می‌گرداند، تا وقتی که در کشتیها باشید و آنها با بادی خوش، آنان را ببرند و ایشان بدان شاد شوند [بناگاه] بادی سخت بر آنها وزد و موج از هر طرف بر ایشان تازد و یقین کنند که در محاصره افتاده اند، در آن حال خدا را پاکدلانه می‌خوانند که: اگر ما را از این [ورطه] برهانی، قطعاً از سپاسگزاران خواهیم شد.

هُوَ الَّذِي يُسَبِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِّ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرَحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ. يونس (۲۲)

پس او را تکذیب کردند. آنگاه وی را با کسانی که در کشتی همراه او بودند نجات دادیم، و آنان را جانشین [تبهکاران] ساختیم، و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند غرق کردیم. پس بنگر که فرجام بیم داده شدگان چگونه بود. ف

كَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَدْرِبِينَ. يونس (۷۳)

و چون فرمان ما در رسید، هود و کسانی را که با او گرویده بودند، به رحمتی از جانب خود نجات بخشیدیم و آنان را از عذابی سخت رهانیدیم.

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَا هُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ. هود (۵۸)

و از جانب راست طور، او را ندا دادیم، و در حالی که با وی راز گفتیم او را به خود نزدیک ساختیم.

وَنَادَيْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا. مریم (۵۲)

و نوح را [یاد کن] آنگاه که پیش از [سایر پیامبران] ندا کرد، پس ما او را اجابت کردیم، و وی را با خانواده اش از بلای بزرگ رهانیدیم.

وَنُوحًا إِذْ نَادَى رَبَّهُ فَأَسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ. انبیاء (۷۶)

پس او و هر که را در آن کشتی آکنده با او بود، رهانیدیم.

فَأَنجَيْنَاهُ وَمَنْ مَّعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ. شعرا (۱۱۹)

پس او و خانواده اش را نجات دادیم...

فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ... نمل (۵۷)

و او را با کشتی نشینان برهانیدیم و آن [سفینه] را برای جهانیان عبرتی گردانیدیم.

فَأَنجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ. عنكبوت (۱۵)

و او و کسانی را از اندوه بزرگ رهانیدیم.

وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ. صافات (۷۶)

آنگاه که او و همه کسانی را رهانیدیم.

إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ. صافات (۱۳۴)

و نوح را [یاد کن] آنگاه که پیش از [سایر پیامبران] ندا کرد، پس ما او را اجابت کردیم، و وی را با خانواده اش از بلای بزرگ رهانیدیم.

وَنُوحًا إِذْ نَادَى رَبَّهُ فَأَسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ. انبیاء (۷۶)

و نوح، ما را ندا داد، و چه نیک اجابت کننده بودیم!

وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلْنِعْمَ الْمُجِيبُونَ. صافات (۸۵)

و خیر نوح را بر آنان بخوان، آنگاه که به قوم خود گفت: ای قوم من، اگر ماندن من [در میان شما] و اندرز دادن من به آیات خدا، بر شما گران آمده است، [بدانید که من] بر خدا توکل کرده ام. پس [در] کارتان با شریکان خود همداستان شوید، تا کارتان بر شما ملتبس ننماید سپس در باره من تصمیم بگیرید و مهلتم ندهید.

وَإِلَّا عَلَيْهِمْ نَبَأٌ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلِيَ اللَّهُ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرَكُمْ عَلَيْكُمْ عَمَةً تُمْ أَفْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُون. یونس (۲۱)

پس آنان را به اذن خدا شکست دادند، و داوود، جالوت را کشت، و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داشت، و از آنچه می‌خواست به او آموخت. و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین تباہ می‌گردید. ولی خداوند نسبت به جهانیان تفضل دارد.

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ. بقره (۲۵۱)

و [گفتند]: جز به کسی که دین شما را پیروی کند، ایمان نیاورید بگو: هدایت، هدایت خداست مبادا به کسی نظیر آنچه به شما داده شده، داده شود، یا در پیشگاه پروردگارتان با شما محاجه کنند بگو [این] تفضل به دست خداست، آن را به هر کس که بخواهد می‌دهد، و خداوند، گشایشگر داناست.

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ بَيْنَكُمْ فَلْإِنْ هُدِيَ اللَّهُ أَنْ يُؤْتِيَ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ فَلْإِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. آل عمران (۷۳)

رحمت خود را به هر کس که بخواهد مخصوص می‌گرداند، و خداوند دارای بخشش بزرگ است.

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. آل عمران (۷۴)

مگر رحمتی از جانب پروردگارت [به تو برسد]، زیرا فضل او بر تو همواره بسیار است.

إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا. اسراء (۸۷)

تا خدا بهتر از آنچه انجام می‌دادند، به ایشان جزا دهد و از فضل خود بر آنان بیفزاید، و خدا [ست که] هر که را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد.

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ. نور (۳۸)

و از نشانه هاي او اين است که بادهاي بشارت آور را مي فرستد، تا بخشي از رحمتش را به شما بچشانند و تا کشتي به فرمانش روان گردد، و تا از فضل او [روزي] بجوييد، و اميد که سپاسگزاري کنيد.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكَ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. روم (٤٦)

بر ايشان درودها و رحمتي از پروردگارشان [باد] و راه يافتگان [هم] خود ايشانند.

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ. بقره (١٥٧)

رحمت خود را به هر کس که بخواهد مخصوص مي گرداند، و خداوند داراي بخشش بزرگ است.

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. آل عمران (٧٤)

پس او و کساني را که با او بودند به رحمتي از خود رهانيديم، و کساني را که آيات ما را دروغ شمردند و مومن نبودند ريشه کن کرديم.

فَأَنجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ. اعراف (٧٢)

مگر رحمتي از جانب پروردگارت [به تو برسد]، زيرا فضل او بر تو همواره بسيار است.

إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا. اسراء (٨٧)

و اوست آن کس که بادهاي نويدني پيشاپيش رحمت خويش [باران] فرستاد و از آسمان، آبي پاک فرود آورديم.

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا. فرقان (٤٨)

و از نشانه هاي او اين است که بادهاي بشارت آور را مي فرستد، تا بخشي از رحمتش را به شما بچشانند و تا کشتي به فرمانش روان گردد، و تا از فضل او [روزي] بجوييد، و اميد که سپاسگزاري کنيد.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكَ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. روم (٤٦)

و [مجددا] کسانش را و نظاير آنها را همراه آنها به او بخشيديم، تا رحمتي از جانب ما و عبرتي براي خردمندان باشد.

وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرًا لَأُولِي الْأَلْبَابِ. ص (٤٣)

یکی از خبرهایی که در بین زندانی ها و کسانی که از ملاقات می آمدند و خبرهای بیرون را می آوردند پیچیده بود داستانی بود که ما به آن می گفتیم چک سفید به حکومت اسلامی. حکایت از این قرار بود که بازجویان ایلیا بعد از فشارها و شکنجه های پیوسته از او خواسته بودند که بعنوان چک سفید به حکومت اسلامی و دادن تضمین به نظام اسلامی جلوی دوربین بیاید و مطالبی را بگوید این خبر حتی پیش از آنکه در زندان ۲۰۹ منتشر شود در بیرون از زندان و در سایتهای خبری منتشر شده بود و بعضی از زندانی هایی که ایلیا را می شناختند و به اتاق ملاقات می رفتند این خبر را از ملاقاتی های خود می گفتند. الان من از محتوای کامل و دقیق این فیلم خبر دارم اما آن زمان بر پایه این مطلب شایعه بود بازجویان از ایلیا خواسته بودند که در جلوی دوربین به تمایلات مسیحیت گرایبی خود اعتراف کند و درباره اعتقاد خود به کتاب مقدس که از نظر اسلام رد شده است اعتراف کند کلیات چیزهایی که در این فیلم مطرح شده مطالب این شکلی است و طبق کاغذهایی که بازجویان به او داده بودند او باید به تخریب کردن خودش در جلوی دوربین بپردازد می گفتند دستگیری ایلیا و این مقوله فیلم به دستور مستقیم..... بوده و همه جا این خبر پخش شده بود. در این فیلم ایلیا طی مدت ها شکنجه مجبور شده بود درباره اعتقادات درونی شخص خودش حرف بزند و مثلاً بگوید که از نظر او امام زمان علیه السلام همان مسیح است یک اعتراف دیگر او درباره اعتقادش به مسئله عصمت و بی گناهی مطلق پیشوایان دینی بوده است. در همین دی وی قسمتی از حرفهای اتاق بازجویی هست که شما خودتان می توانید آخر کار به ادامه فیلم اضافه کنید من این قسمت را چند بار گوش داده ام بازجویان در بین شکنجه ها مداوم به او می گویند:

(این دستور حکومت اسلامی و روحانیت است که این فیلم را ضبط کنی که اگر خودت مردم را به تردید و انکار وادار نکردی و از خودت دفع نکردی ما کار خودمان را بدانیم. بگو انگیزه های دیگری داشتی نه خدمت به خدا و نجات مردم و این مهمات باید بگویی همه چیزهایی که درباره تو می گویند دروغ است و تجربه هایی که مردم از آن حرف می زنند دسیسه آمریکا و استکبار و ساخته آنها است و این مردم از خارجی ها پول گرفته اند که اینطور حرفهایی درباره تو می زنند باید بگویی که می خواستی بعضی از مردم را به جای امام زمان به مسیح معتقد کنی باید بگویی انگیزه های شخصی داشته ای اینها را حکومت اسلامی و نظام اسلامی از تو می خواهد اینها مثل چک سفید تو به نظام اسلامی است تا خیال حکومت اسلامی راحت شود که تو خطری بر علیه آن نیستی یا باید این چک سفید را به حکومت اسلامی بدهی یا شاگردها و همسرت دستگیر می شوند و با مجازات اعدام و حبس سنگین روبرو خواهند بود. این کار تو ثابت می کند که تو و آن پیروان ابلهت قصد خیانت به نظام اسلامی را نداری و اگر می گویی به اسلام و قرآن وفادار بوده ای باید این قفل را به خودت بزنی تا کلید آن در دست حاکمیت اسلامی و حکومت اسلامی باشد. اگر هم بخواهی این خبر را به کسی بدهی این هم خیانت به اسلام و حکومت اسلامی است در آن صورت ما تو را می بریم در برنامه تلویزیونی تا خودت به مردم بگویی که همه اینها دروغ است پس نگذار هیچ احدی از این موضوع مطلع شود حتی همسرت و نزدیکانت. همسرت به زودی فارغ می شود پسرت در بیرون منتظر تو است شاگردهایت دارند برایت گریه می کنند انتخاب کن یا چیزهایی را که حکومت اسلامی و حاکمیت اسلامی از تو خواسته بیا و جلوی دوربین بگو و نشان بده که قصد بدی نسبت به اسلام و نظام اسلامی نداری یا جلوی خودت شاگردهایت را و همسرت را اعدام می کنیم.) وقتی دی وی را گوش می دهی می بینی که این اظهارات بازجویان با قسمهای چندین باره به مقدسات همراه است. (طوری در فیلم حرف بزنی که هر کسی که آن را ببیند بلافاصله انکار کند و رابطه اش را با تو قطع کند ما هم چیزهایی به تو می دهیم که باید عیناً آنها را بگویی اینها را ببر و در سلولت حفظ کن سعی کن جلوی دوربین به نوشته ها نگاه نکنی و چهره ات طوری باشد که کسی که می بیند مطمئن باشد که تحت فشار نیستی و با اختیار و اشتیاق این کار را می کنی کارشناسان ما باید فیلم را بررسی بکنند و اگر ببینند این مشخصات را ندارد پذیرفته نیست و ما مطمئن می شویم که تو قصد بازی کردن با حکومت اسلامی را داشته ای. این چک سفید تو به نظام اسلامی است تا تضمین باشد که تو هیچ وقت بر علیه اسلام و نظام اسلامی توطئه نمی کنی تو این چک سفید را به اسلام می دهی به حاکمیت اسلامی می دهی پس خیالت راحت باشد.)

چندین روز قبل از این فیلمبرداری شکنجه ها و خونریزی ها به بیشترین حد خود رسیده بود یکی از زندانی هایی که آن زمان نزدیک سلول ایلیا بود می گفت من می دیدم که هر روز می آیند و او را که مثل یک مرده در سلولش افتاده بود به بهداری می برند و یک بار وقتی برگشتند از حرفهای نیم بند ایلیا با ماموران فهمیدم که او را برای تزیق آمپول می برند. او می گفت در همان روزها که ایلیا را به بهداری می بردند چند بار که برای هواخوری از سلول بیرون آوردند دیدم مسیر رفتن او تا انتهای سالن خون است. من به شخصه به جز ایلیا و یک نفر دیگر هیچ وقت آثار مستقیم شکنجه را در زندان ۲۰۹ ندیدم و هیچ وقت هم فکر نمی کردم که هنوز در زندان ۲۰۹ شکنجه بدهند.

همه شکنجه ها و اجبارها در پی یک نکته بود که همان اعتراف فرمایشی و اظهار این بود که همه چیز را درباره خودت آنطور که حکومت اسلامی و حاکمیت اسلامی از تو خواسته است زیر سوال ببر و منکر شو جلوی دوربین انجام بده و بگو مردم را با

زور و پولی که آمریکایی‌ها به تو داده اند و ادار کرده‌ای تا درباره‌ات داستان‌سازی بکنند و بگویند که تو چنین و چنان هستی بگو که قصد داشتی بر علیه نظام اسلامی توطئه کنی و قصد براندازی داشتی بگو که قصد داشتی مسیحیت را رواج دهی و تلفیقی از اسلام و مسیحیت تشکیل دهی. بگو که مروج اسلام آمریکایی و اسلام مسیحی بودی و اقرار کن که کتابها و آموزش‌های تو پر از بدعت و کفر است. این فیلم قفل است که کلید آن در دست حاکمیت اسلامی و حکومت اسلامی است و چک سفید به نظام اسلامی است و هیچ وقت از آن بر علیه تو استفاده نمی‌شود.

امسال [سال ۱۳۸۶] و مدتی بعد از درز خبر اجبار حکومت اسلامی به ایلیا برای ضبط فیلم اعتراف توافقی، نامه‌ای سرگشاده از طرف عده‌ای از پیروان او انتشار پیدا کرد که در آن نامه این مسئله عنوان شد و آنها گفته بودند اگر این مسائل حقیقت داشته باشد و تفتیش‌گران اطلاعاتی چنین کار جنایتکارانه و ضدبشری را علیه ایلیا انجام داده باشند به جز کار کردن در صحنه فیلم‌سازی و مونتاژ از هم آیینی و هم دینی با شکنجه‌گران دینی خارج می‌شوند. فکر کنم این عین جمله‌های آن نامه منتشر شده بود این نامه در همه دنیا منتشر شد و شنیده‌ام که به زبان انگلیسی ترجمه شده است. ضبط فیلم اعترافات فرمایشی در زندان یک کار متداول برای همه زندانی‌های برجسته و شاخص عقیدتی و فرهنگی و امنیتی است بازجوها همیشه شخصیت‌های برجسته‌ای که به بند کشیده‌اند را بعد از اعمال فشار و شکنجه‌های سنگین وادار می‌کنند به اعترافات فرمایشی و واهی اما داستانی که در باره ایلیا وجود داشت خیلی تفاوت با این سناریوی متداول داشت. اول اینکه بازجوها این مسئله را نه از طرف خودشان بلکه از طرف حکومت اسلامی و حاکمیت اسلامی مطرح می‌کردند و به اعتبار اسلام و حکومت اسلامی و امام زمان و حاکمیت اسلامی چنین اجباری می‌کردند که این شکلی‌اش را من و دیگر زندانی‌های آنجا تا آن زمان نشنیده بودیم اما نه تنها صداهایی از این درخواست‌ها ضبط شده بلکه یک نگهبان بر این مقوله صحنه می‌گذاشت.

من تابحال اسم چک سفید دادن به حکومت اسلامی و حاکمیت اسلامی به گوشتم نخورده و متعجب بودم که چگونه دستور ضبط کردن این فیلم فرمایشی به این اعتبار گفته می‌شود چون نتیجه‌های آن آنقدر زیان‌آور است که ترمیم‌شدنی نیست حتی اگر ایلیا را هم آنطور که به او گفته بودند بیاورند در تلویزیون و با شکنجه یا تهدید به اعدام شاگردها به مردم بگویند این داستان حقیقت ندارد باور هیچکس نمی‌شود چون چندین ماه است که خبرهای دقیق این اتفاق در همه دنیا پیچیده و همه کسانی که شاهد شکنجه‌ها و خونریزی‌ها و رفتارهای ضدبشری با ایلیا بوده‌اند به صدا درمی‌آیند.

مسئله بااهمیت بعدی شکنجه‌های وحشتناک و خوف‌انگیز ایلیا بود که دلیل آن را فراهم کرد که در شش ماهی که ایلیا در انفرادی بود دچار خونریزی شود و بیشتر روزها را دچار استفراغ خونی بود یک وقت‌هایی از گوش و بینی‌اش هم خونریزی داشت و لباس‌ها و جایی که می‌نشست بیشتر اوقات خونی بود و خود این اتفاق نشانه‌ای بود دال بر خوف‌آورترین و مرموزترین شکنجه‌ها که من به شخصه چنین چیزی را در باره زندانی‌های دیگر یا شخص خودم شاهد نبودم.

زندانی‌های ۲۰۹ ممکن بود در حد چند سیلی و لگد یا چند ضربه کابل که البته کابل زدن را هم من ندیدم تجربه کنند اما شکنجه‌های ایلیا به حدی بود که از ساواک سابق هم خیلی بدتر شده بود چون از انواع شکنجه‌های مدرن برای اعمال فشار علیه او استفاده می‌شد.

مسئله دیگری که با نمونه‌های شبیه آن خیلی تفاوت داشت شگرد جنونی بازجوها بود دستور آنها این بود که ایلیا جلوی دوربین به طور دقیق همان چیزهایی را اقرار کند که آنها برایش دیکته کرده بودند و بنا بود ایلیا آنها را حفظ کند. به نظر خود من آنها می‌خواستند بعد از ضبط فیلم ایلیا را سربسته نیست کنند و بر این پایه او را تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار داده و با جنونی‌ترین شگردها می‌خواستند از او چیزی بگیرند که بعد از مرگش که احتمالاً بصورت خودکشی برای مردم اعلام می‌شد مردم و پیروان او را از این طریق پراکنده بکنند از خود ایلیا هم شنیدیم که آنها چند بار او را وادار به خودکشی کرده بودند اما انعکاس خبرهای مربوط به ایلیا در سایتها و رسانه‌های خبری و پخش اخبار مربوط به او از تلویزیون آمریکا و چند رسانه بین‌المللی و مراجعات عده‌ای از شاگردها در بیرون از زندان باعث شد که برنامه بازجوها تغییر کند البته خود ایلیا همیشه می‌گفت حتی شکنجه‌ها و جلادی‌ها و نادانی‌های اینها همه از برکتها و رحمت‌های خداوند است همه اینها حمایت و پشتیبانی خداست اینها بی‌آنکه واقف باشند دارند نقشه‌های خدا را عملی می‌کنند و پیش‌بینی‌های قبلی را به منصفه ظهور می‌رسانند ایلیا معتقد بود چون اینها از همه حقه‌ها و دروغ‌هایشان بهره‌گرفته و همه چیز را سعی دارند تحریف کنند و طور دیگری به مردم نمایش دهند پس در مکر خدا گرفتار شده‌اند چون خداوند مکر منافقان را به خود آنها برمی‌گرداند و از خدمتگزار خودش حمایت و پشتیبانی می‌کند.

بعد از هم سلولی شدن من و ایلیا من یک جلسه بازجویی فوق العاده داشتم در این جلسه برای اولین بار با یک بازجوی جدید روبرو شدم ولی مثل بقیه اوقات بازجویی او را هم نمی دیدم او با من با لحن مصنوعی مهربانانه صحبت می کرد گفت می خواهیم به تو فرصتی بدهیم که زودتر از این جهنم خلاص شوی. خودشان به آنجا می گفتند جهنم ولی آنطوری هم جهنم نبود زندان ۲۰۹ جای بدی نبود غذایش خوب بود آرام و ساکت بود مرا به جز چند بار سیلی کاری نکردند و رفتار نگهبانها هم با من بد نبود به این دلیل آنجا شباهتی به جهنم نداشت. خواست این بازجوی جدید که به فکر خودش ماهرانه اما به صورت عجله ای هم با من در میان گذاشت چیزهایی بود که او می خواست من درباره ایلیا بنویسم و فیلمی هم از آن ضبط کنم تا این را گفت صحبت یکی از زندانی ها در یادم زنده شد که گفته بود دو نفر بازجوی جدید از من خواسته اند بر علیه فردی به اسم رام الله شهادت دروغ بدهم و وعده داده اند اگر این کار را بکنم مرا در کمتر از یک هفته از زندان خلاص می کنند و پرونده ام را در دادگاه می بندند. آن موقع این حرف را شنیدم که ایلیا را نمی شناختم و شک کردم که این رام الله کیست که برای ماموران تا این حد مهم شده چون اسم او را در بین مقامهای سیاسی نشنیده بودم فکر کردم یک فرد خارجی باید باشد که می خواهند برایش جرم بسازند و چون مرتکب جرمی نشده دنبال شاهد می گردند تا شاهد درست کنند. اینجا بود که فهمیدم مسئله گرفتن رسمی این شهادت ها و جعل سند بر علیه ایلیا داستان مفصلی دارد و به خیلی جاها رفته است. بازجو منتظر و اکنش بود می خواست بداند ادامه بدهد یا نه. خواستم تا آخر حرفهایش را بگویم و علامتی از مخالفت نشان ندادم او یک ورقه چاپی را روی دسته صندلی ام گذاشت که درباره اتهام های ایلیا بود گفت هر کدامش را که می خواهی بگویی کنارش علامت بزن. بر پایه شناختی که در همان چند روز از ایلیا بدستم آمده بود اینها دروغ ترین و ناجوانمردانه ترین اتهام هایی بود که می دیدم و حالا این آدم شاید حقه باز از من می خواست که به ایلیا دروغ هایی ببندم مثل او در سلول کفر کرده است او دارای انحراف اخلاقی است او به رسول اسلام کفر گفته است و به قرآن و امامان اهانت کرده است گفتند بگو از ترس گریه می کند اما طبق تجربه من ایلیا قویترین و فهمیده ترین انسانی بود که من دیده بودم. مطالبی را هم به طور شفاهی به من گفت گفتیم همه اینها کذب محض است گفتیم مگر شما دین و مذهب ندارید چطور شرافت و انسانیت به شما اجازه می دهد این کار را بکنید. گفت راه نیامدی تو نباید در چیزی که در حد و اندازه تو نیست دخالت کنی گفتیم من که نخواستم دخالت بکنم شما از من می خواهی که بیایم شهادت دروغ بدهم و دخالت کنم. برابم آب میوه در لیوان ریخت شربت پرتقال بود گفت به نظرت ایلیا چطور آدمی است گفتیم انسان بزرگی است که سعی می کند خودش را کوچک جلوه بدهد گفتیم من خدا و قرآن و دینم را با او و در همین چند روز پیدا کردم گفت تو هم که خر شدی گفتیم شما در شرایطی هستی که می توانی به من اهانت کنی و من هیچ کاری از دستم بر نمی آید گفت من نیامده ام با تو بحث کنم من دلم به حال خانواده ات سوخت که برای تو روز و شب ندارند و بعد شروع کرد به مرور جزئیات پرونده من و گذشته فردی خصوصی و خانوادگی من. در میان حرفهایش مکث می کرد و می گفت جرم این یک سال حبس است جرم آن سه سال است جرم این کار شش ماه است و خلاصه هر چیزی را که از پرونده ام می گفت جرمی هم با آن می گفت بعد گفت من از طرف مسئولانم به تو قول می دهم اگر درباره هم سلولی ات با ما کار کنی در همین چند روز آینده از اینجا بیرون می روی. یک مقدار زیادی خوف برم داشته بود طوری که او می شمرد باید چندین سالی در حبس می ماندم هیچ قصدی برای همکاری نداشتم ولی به او گفتیم اجازه بدهید قدری فکر کنم گفت تا فردا فکر کن اما در این باره چیزی به او نگو. وقتی به سلول برگشتم قضیه را برای ایلیا گفتیم او قبلاً یکی دو مرتبه با این مسئله برخورد کرده و شکل کار در هر مرتبه یکسان بوده. فردای آن روز بازجوی جدید سراغم نیامد گویا که حرفهایم را شنود کرده بودند چون می گفتند گذشته از موضوع اتاق استراق سمع در همه سلولهای ۲۰۹ دستگاه شنود وجود دارد اما آن روز من بقدری هیجان زده بودم و آنچه پیش آمده بود برایم تازگی داشت که به مسئله شنود بی توجهی کردم و بعداً این احتمال را دادم که آنها صدایم را شنود کرده باشند. این داستان شهادت دروغ را بعدها هم شنیدم هم از زندانی ها و هم شنیدم که ماموران در بین مردم به خیلی ها متوسل شده اند که بیایند از ایلیا شکایت بکنند و بر علیه او شهادت دروغ بدهند و اتهام های جعلی را درباره او بگویند. می گفتند چند ماه قبل از دستگیری ایلیا روزنامه کیهان بر علیه او جنجال آفرینی کرده بود و با اعلام یک شعبه ویژه برای رسیدگی به پرونده ایلیا از مردم خواسته بود که به این شعبه مراجعه و شکایت بکنند اما چند ماه گذشته بود و هیچکس از او شکایت نکرده بود و بعد از این ماجرا ایلیا را دستگیر کرده بودند.